

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(شامل یکصد و هشتاد و سه روایت راجع به اوصاف، احوال و وسنن پیامبر گرامی اسلام (ص))

آن دسته از آیات قرآن که خلق کریم و ادب جمیل آن جناب از آنها استفاده می شود نوعاً سیاق شان، سیاق امرونی است، از این جهت بهتر آن دیدیم که از ایراد آن آیات خودداری نموده و روایات مشتعل بر سنن

آن جناب و مجامع اخلاقی حاکی از ادب الهی جمیلش را ایراد نمائیم

شده است.

۱- در معانی الاخبار به یک طریق از ابی‌ماله تمیمی از حسن بن علی (علیه السلام) و بطریق دیگر از حضرت رضا، از آباء گرامش از علی بن الحسین از حسن بن علی (علیه السلام) و به طریق دیگری از مردی از اولاد ابی‌ماله از حسن بن علی (علیهما السلام) روایت شده که گفت: از دانی خود سندی بنی‌ماله که رسول خدا را برای مردم و صف می‌کرد تقاضا کردم که مقداری از اوصاف آن حضرت را برای من بنویسند، بلکه به این وسیله علاقه ام به آن جناب بیشتر شود و نیز تقاضایم را پذیرفت و گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مردی بود که در چشم هر بیننده بزرگ و موقر می‌نمود و روی نیکویش در تالو چون ماه تمام و قامت رعنائش از قامت معتدل بلندتر و از بلند بالایان کوتاه‌تر بود، سری بزرگ و موئی که پیچ داشت و اگر هم گاهی موهای آشفته می‌شد می‌زد، و اگر کیسوان می‌گذاشت از نرمه گوشش تجاوز نمی‌کرد. رگلی منتهایی و جبینی فراخ و ابروانی باریک و طولانی داشت و فاصله بین دو ابرویش فراخ بود، بین دو ابروانش رگی بود که در مواقع خشم از خود پر می‌شد و این رگ به طوری براق بود که اگر کسی دقت نمی‌کرد خیال می‌کرد دنباله بینی آن جناب است و آن حضرت کشیده بینی است، محاسن شیرینش پر پشت و کوتاه و گونه‌هایش کم گوشت و غیر برجسته بود، دهانش خوشبو و فراخ و بیشتر اوقات باز و دندانهایش از هم باز و جدا و چون مرارید سفید و موی وسط سینه تا شکمش باریک بود، و گردنش در زیبایی چنان بود که تو گویی گردن آهو است، و از روشنی و صفات تو گویی نقره است، خلقی معتدل، بدنی فربه و عضلاتی در هم پیچیده داشت در حالی که شکمش از سینه جلوتر نبود، فاصله بین دو شانۀ او زیاد و به

اصطلاح چهارشانه بود، مفصل استخوانهای ضخیم و سینه اش کشاد و وقتی برهنه می شد بدنش بسیار زیبا و اندامش متناسب بود، از بالای سینه تا سره خطی از مو داشت، سینه و سنگش غیر از این خط از مو برهنه بود ولی از دو ذراع و پشت شانه و بالای سینه اش پر مو، و بند دستهای کشیده و محیط کف دستش فراخ و استخوان بندی آن و استخوان بندی کف پایش درشت بود.

سرپای بدنش صاف و استخوانهای باریک و بدون برآمدگی بود، و کودی کف پا و دستش از متعارف بیشتر و دو کف قدمش محذب و بیشتر از متعارف برآمده، و هم چنین پهن بود، به طوری که آب بر آن قرار می گرفت، و وقتی قدم بر می داشت تو کوئی آنرا از زمین می کند و بار می گام بر می داشت و با وقار راه می پیسود، و در راه رفتن سریع بود، و راه رفتش چنان بود که تو کوئی از کوه سرزیر می شود، و وقتی بجائی التقات می کرد با تمام بدن متوجه می شد، چشمهایش افتاده یعنی نگاهش بیشتر به زمین بود تا به آسمان، و آنقدر نافذ بود که کسی را یاری خیره شدن بر آن نبود، و به هر کس بر می خورد سلام از او سبقت می جست.

راوی گفت پرسیدم منطقتش را بر ایمن و صف کن، گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دائما با غصه تاقرین و دائما فکر بود و یک سخط راحتی نداشت، بسیار کم حرف بود و جز در مواقع ضرورت تکلم نمی فرمود، و وقتی حرف میزد کلام را از اول تا به آخر با تمام فضای ذهن ادا می کرد، این تعبیر کنایه است از فصاحت، و کلامش همه کوتاه و جامع و حالی از زوائد و وافی به تمام مقصود بود. خلق نازینش بسیار نرم بود، به این معنا که نه کسی را با کلام

خود می آزد و نه به کسی امانت می نمود، نعمت در نظرش بزرگ جلوه می نمود، اگر چه هم ناچیزی بود، و بیچ نعمتی رامدست نمی فرمود، و در خصوص طعام مذمت نمی کرد و از طعم آن تعریف هم نمی نمود، دنیا و ناملایات آن هرگز او را به خشم در نمی آورد، و وقتی که حتی پایمال می شد از شدت خشم کسی او را نمی شناخت، و از بیچ چیزی پروا نداشت تا آنکه احقاق حق می کرد، و اگر به چیزی اشاره می فرمود با تمام کف دست اشاره می نمود، و وقتی از مطلبی تعجب می کرد دست هاراپشت و روی می کرد و وقتی سخن می گفت انگشت ابهام دست چپ را به کف دست راست می زد، و وقتی غضب می فرمود، روی مبارک را می گرداند در حالتی که چشمها را هم می بست، و وقتی می خندید خنده اش تبسمی شیرین بود به طوری که تنها دندانهای چون تکرکش نمایان می شد.

صدوق (علیه الرحمه) در کتاب مزبور می گوید: تا اینجا روایت ابی القاسم بن شیخ از اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بود، و از این پس تا آخر روایت عبدالرحمن است، در این روایت حسن بن علی (علیهما السلام) می فرماید: مادتی من این اوصاف را که از دانی خود شنیده بودم از حسین (علیه السلام) کتمان می کردم، تا اینکه وقتی برایش نقل کردم، دیدم او بهتر از من وارد است، پرسیدم تو از که شنیدی، گفت من از پدرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) از وضع داخلی و خارجی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و هم چنین از چگونگی مجلسش و از شکل و شمایلش سؤال کردم، آن جناب نیز چیزی را فرود گذار نفرمود.

سیره پیامبر اکرم (ص) از زبان مبارک امام حسین (ع)

حسین (علیه السلام) برای برادر خود چنین نقل کرده که: من از پدرم از روش رفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در منزل پرسیدم، فرمود: به منزل رفتش به اختیار خود بود، و وقتی تشریف می برد، وقت خود را در خانه به سه جزء تقسیم می کرد، قسمتی را برای عبادت خدا، و قسمتی را برای به سر بردن با اهلش و قسمتی را به خود اختصاص می داد، در آن قسمتی هم که مربوط به خودش بود، باز به کلی قطع رابطه نمی کرد، بلکه مقداری از آن را بوسیله خواص خود در کارهای عامه مردم صرف می فرمود، و از آن مقدار چیزی را برای خود ذخیره نمی کرد. از جمله سیره آن حضرت این بود که اهل فضل را با ادب خود ایثار می فرمود، و هر کس را به مقدار فضیلتی که در دین داشت احترام می نمود، و حواجشان را بر طرف می ساخت، چون حواجشان یکسان نبود، بعضی را یک حاجت بود و بعضی را دو حاجت و بعضی را بیشتر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با ایشان مشغول می شد و ایشان را سرگرم اصلاح نواقص شان می کرد، و از ایشان درباره امورشان پرسش می کرد، و به معارف دینشان آشنایی ساخت، و در این باره هر خبری که می داد دنبالش می فرمود: حاضرین آنرا به غائبین برسانند، و نیز می فرمود: حاجت کسانی را که به من دسترسی ندارند به من ابلاغ کنید، و بدانید که هر کس حاجت اشخاص ناتوان و بی رابطه با سلطان را نزد سلطان برد، و آنرا برآورده کند، خدای تعالی قدم هایش را در روز قیامت ثابت و استوار می سازد.

مطالب ذکر نمی شد، و از کسی سخنی از غیر این سخن مطالب نمی پذیرفت، مردم برای دک فیض و طلب علم شرفیاب حضورش می شدند و بیرون نمی رفتند مگر اینکه دل‌های شان سرشار از علم و معرفت بود و خود از راهبانان

و ادله راه حق شده بودند.

پس از پدرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) از برنامه و سیره آن جناب در خارج از منزل پرسیدم، فرمود:
رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زبان خود را از غیر سخنان مورد لزوم بازمی داشت، و با مردم انس می گرفت
، و آنان را از خود رنجیده خاطر نمی کرد، بزرگ هر قومی را احترام می کرد، و تولیت امور قوم را به او واگذار می نمود
، همیشه از مردم بر حذر بود، و خود را می پائید، و در عین حال بشره و خلق خود را در هم نمی پیچید، همواره از اصحاب خود
تفقد می کرد، و از مردم حال مردم را می پرسید، و هر عمل نیکی را تحسین و تقویت می کرد، و هر عمل زشتی را تضحیح
می نمود، در همه امور میانه رو بود، گاهی افراط و گاهی تفریط نمی کرد، از غفلت مسلمین و انحراف شان غافل نبود، و
دباره حق، کوتاهی نمی کرد و از آن تجاوز نمی نمود، در میان اطرافیان خود کسی را برگزیده تر و بهتری دانست که
دارای فضیلت بیشتر برای مسلمین خیرخواه تر بود، و دینزد او مقام و منزلت آن کسی بزرگ تر بود که مواسات و
پشتیانش برای مسلمین بهتر بود.

سیدالشهداء (علیه السلام) پس فرمود: من از پدر بزرگوارم از وضع مجلس رسول الله (صلی الله علیه و آله)
پرسیدم، فرمود: بیچ نشست و برخاستی نمی کرد مگر با ذکر خدا، و در بیچ مجلسی جای مخصوصی برای خود انتخاب نمی
کرد، و از صدر نشینی نمی فرمود، و در مجالس هر جا که خالی بود می نشست، و اصحاب را هم دستور می داد که چنان
کنند. و در مجلس، حق همه را ادا می کرد، به طوری که احدی از هم نشینانش احساس نمی کرد که از دیگران دینزد او

محترم تر است، و هر کسی که شرفیاب حضورش می شد این قدر صبر می کرد تا خود او بر خیزد و برود، و هر کس حاجتی از او طلب می کرد بر نمی گشت مگر اینکه یا حاجت خود را گرفته بود، یا بیاینی قانع، و نخوش شده بود، خلق نازینش ای قدر نرم بود که به مردم اجازه می داد او را برای خود پداری مهربان بگذارند، و همه نزد او در حق مساوی بودند، مجلسش، مجلس حلم و حیا و راستی و امانت بود و در آن صداها بلند نمی شد، و نوایس و احترامات مردم سنگ نمی کردید، و اگر احیاناً از کسی لغزشی سر می زد، آن جناب طوری تادیبش می فرمود که برای همیشه مراقب می شد، هم نشینانش همه با هم متعادل بودند، و می کوشیدند که با تقوا یکدیگر را مواصت کنند، بایکدیگر متواضع بودند، بزرگتران را احترام نموده و به کوچکتران مهربان بودند، و صاحبان حاجت را بر خود مقدم می شمردند، و غریب ها را حفاظت می کردند.

و نیز فرمود: پرسیدم سیره آن حضرت در میان هم نشینانش چگونه بود؟ فرمود: دانا خوش رو و نرم خوبود، خشن و درشت خود داد و فریاد کن و فحاش و عیب جو و همچنین مداح نبود، و به هر چیزی که رغبت و میل نداشت بی میلی خود را در قیافه خود نشان نمی داد و لذا اشخاص از پیش نهاد آن ماء یوس نبودند، امیدواران را نا امید نمی کرد، نفس خود را از سه چیز بر میز میداد: ۱- مراء و مجادله ۲- پر حرفی ۳- گفتن حرف های بد و نخور. و نسبت به مردم نیز از سه چیز بر میز می کرد: ۱- هرگز احدی را مذمت و سرزنش نمی کرد ۲- هرگز لغزش و عیب ایشان را جستجو نمی نمود ۳- هیچ وقت حرف نمی زد مگر در جایی که امید ثواب در آن می داشت.

ووقتی تکلم می فرمود، بهنشینانش سر را به زیر می انداختند کوفی مرگ بر سر آنها سایه افکنده است، ووقتی ساکت می شد، آنها تکلم می کردند، و در حضور او نزاع و مشاجره نمی کردند، و اگر کسی تکلم می کرد دیگران سکوت می کردند تا کلامش پایان پذیرد، و تکلم شان در حضور آن جناب به نوبت بود، اگر بهنشینانش از چیزی به خنده می افتاد، آن جناب نیز می خندید و اگر از چیزی تعجب می کردند او نیز تعجب می کرد، و اگر ناشناسی از آن حضرت چیزی می خواست و در خواستش اساء ادب و جانی می کرد، آن جناب تحمل می نمود، به حدی که اصحابش در صد دفع مزاحمت او بر میآوردند و آن حضرت می فرمود: همیشه صاحبان حاجت را معاونت و یاری کنید، و هرگز شناسی کسی را نمی پذیرفت مگر اینکه به وی احسانی کرده باشد، و کلام احدی را قطع نمی کرد مگر اینکه می دید که از حد مشروع تجاوز می کند که در این صورت یاب نهی و بازدارش از تجاوز یاب بر خاستن از مجلس کلامش را قطع می کرد.

سید الشهداء (علیه السلام) می فرماید: پس از سکوت آن حضرت پرسیدم، فرمود: سکوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چهار جور بود: ۱- حلم ۲- حذر ۳- تقدیر ۴- تفکر. سکوتش از حلم و صبر این بود که هیچ چیز آن

حضرت را به خشم در نمی آورد و از جای نمی کند، و سکوتش از حذر در چهار مورد بود

۱- در جایی که می خواست وجه نیکو و پسندیده کار را پیدا کند تا مردم نبرد آن کار به وی اقتدا نمایند.

۲- در جایی که حرف زدن قبیح بود و می خواست بطرف یاد دهد تا او نیز از آن خودداری کند.

۳- در جایی که می خواست درباره صلاح اش مطالعه و فکر کند.

۴- در مواردی که می‌خواست دست به کاری زند که خیر دنیا و آخرتش در آن بود.

و سکوتش از تقدیر این بود که می‌خواست همه مردم را به یک چشم دیده و به گفتار همه به یک نحو استماع فرماید، و اما

سکوتش در تکلم عبارت بود از تکلم در اینکه چه چیزی باقی است و چه چیزی فانی.

مؤلف: این روایت را صاحب کتاب مکارم الاخلاق از کتاب محمد بن اسحاق بن ابراهیم طالقانی به طریقی که

ابو حسنین (علیهما السلام) دارد نقل کرده، مرحوم مجلسی هم در بحار الانوار فرموده، که این روایت از اخبار مشهور

است، عامه هم آنرا در بیشتر کتاب‌های خود نقل کرده‌اند، پس مؤلف اضافه می‌کند که بر طبق مفاد این

روایت و یا بعضی از مضامین آن، روایات بسیاری از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است.

شرح و تفسیر کلمات و جملات روایت مشهوری که درباره جسمی و احوال روحی پیامبر اکرم (ص) نقل شده است

کلمه (مربع) بمعنای کسی است که اندامی متوسط داشته باشد، نه کوتاه قد و نه بلندبالا، و کلمه (مشذب) بمعنای بلند

قامتی است که در عین حال لاغر اندام باشد و کوشی بر بدن نداشته باشد و کلمه (رجل) در جمله (رجل الشعر) برون

خلق، صفتی است مشتق از ماده (فعل یفعل) وقتی می‌گویند فلانی (رجل الشعر) است معنایش این است که

موی سر و روی او نه بطور کامل مستقیم و افاده است و نه بطور کامل مجعد و فر فری است بلکه بین این دو حالت

است.

و کلمه (ازهر اللون) باین معنا است که آنجناب رنگ چهره مبارکش براق و صاف بود و کلمه (انج) وقتی در مورد

ابروان استعمال می شود بمعنای باریک و طولانی بودن آنست و اینک در روایت آمده: (سوانح فی غیر قرن)
 معنایش اینست که ابروان آنجناب متصل بیکدیگر نبود و از یکدیگر فاصله داشت و کلمه (اشم) بمعنای کسی است
 که بینی او دارای شخم باشد یعنی قصبه مینش برآمدگی داشته باشد، و منظور راوی این بوده که بین دو ابرویش نوری
 تلاوء می کرد که اگر کسی خوب دقت نمی کرد بطرش می رسید بلندی و ارتفاعی است که بر بینی آنجناب است
 و (کث اللحیه) کسی را می گویند که محاسنش پر پشت و بلند نباشد و (سهل الخد) بکسی گویند که گونه ای صاف و کشیده
 داشته باشد و در آن گوشت زیادی نباشد و (ضلیع النهم) بکسی گویند که دهانی فراخ داشته باشد و این در مردان از محاسن
 شمرده می شود و (مصلح) از ماده (فحج) (با دو فتح) بکسی اطلاق می شود که فاصله مابین دو قدمش مابین دو دستش و یا
 مین دندانهایش زیاد باشد و (اشنب) به کسی گفته می شود که دندانهایش سفید باشد.

و (شرب) بمعنای موئی است که از وسط سینه تا روی شکم انسان می روید و کلمه (دمیه) - بضم دال - بمعنای آهو
 است و (مکنب) محل اتصال استخوان شانه و بازو است و (کرادیس) جمع (کردوس) است که بمعنای مفصل
 و محل اتصال دو استخوان است و در

بودن از لباس و امثال آنست و منظور از این جمله این است که آنجناب وقتی برهنه میشد خلقت و ظاهر بدن
 مبارکش زیبا بود و کلمه (به) - بضم لام و تشدید باء - آن نقطه ای است از سینه که قلاده در آنجا قرار می گیرد و کلمه
 (سره) بمعنای ناف است و کلمه (زند) محل اتصال قلمه دست به کف دست است (آنجا که نبض می زند) و

کلمه (رحب الاراحه) بمعنای کسی است که کف دستش وسیع باشد و کلمه (شتن) (باد و قحه) بمعنای درشتی کف دستها و ساختمان پانها است و کلمه (سط القصب) در وصف کسی استعمال می شود که استخوانهای بدنش مستقیم و بدون کجی و برآمدگی باشد و جمله (خمصان الاخصمین) در وصف کسی می آید که کف پایش تخت نباشد و هنگام ایستادن همه آن به زمین نخبد چون (اخص) آن محلی است از کف پا که بزین نمی چسبد و (خمصان) بمعنای لاغر بودن باطن پا است، در نتیجه (خمصان الاخصمین) این معنارافاده می کند که وسط کف پای آنجناب باد و طرف آن یعنی طرف انگشتان و طرف پاشنه تفاوت بسیار داشت و از آن دو طرف بلند تر بود و کلمه (فحه) بمعنای وسعت است و (قلع) بمعنای راه رفتن بقوت است و (تکفوء) در راه رفتن بمعنای راه رفتن با تامل است (مثل کسکه از کوه پائین می آید) و (ذریع المشیه) بکسی گفته می شود که بسرعت راه برود، و کلمه (صب) بمعنای سرازیری راه و یازمین سرازیر است و (خافض الطرف) را جمله بعد که می گوید: (نظره الی الارض) معنا کرده، یعنی آنجناب همواره نگاهش بطرف زمین بوده و کلمه (اشدق) جمع (شذق) - بکسر ه شین - است که بمعنای زاویه دهان از طرف داخل است. و یابه عبارتی باطن گونه های است، و اینکه در روایت آمده سخن رابا (اشدق) خود آغاز و با (اء شدق) خود ختم می کرد گنایه است از فصاحت، وقتی کف ته می شود فلانی تشدق کرد معنایش این است که شدق خود را بمطور فصیح سخن گفتن چاند و کلمه (دمث) از ماده (دماث) است که جمله بعد آنرا تفسیر نموده، می گوید: (لیس باجانی و لابلالمین) یعنی سخن گفتنش ملایم و حالی از خشونت و نرمی بیش از اندازه بود کلمه (ذواق

(بمعنای هر طعام چشیدنی است و کلمه (انشاح) از ماده (نشوح) است و (انشاح) یعنی اعراض کرد و منظور از جمله (یتقرعن مثل حب الغمام) این است که خنده اش بسیار شیرین و نکلین بود، بهمانندکی بازمی شد و فندانمانی چون تگرگ را نمودار می ساخت و منظور از جمله (فیرودنک بانخاصه علی العامه) معنایش این است که در آن یک سوم وقتی که در خانه بخودش اختصاص می داد نیز بکلی از مردم منقطع نمی شد بلکه بوسیده خواص باعامه مردم مرتبط می شد، مسائل آنرا پانسخ می داد و حوایج شان را برمی آورد و بیچ چیز از آن یک سوم وقت را که مخصوص خودش بود از مردم دریغ نمی کرد.

و کلمه

و برای حیوانات آنان چراگاهی پیدا کند و کارهایی دیگر از این قبیل انجام دهد. و منظور از جمله (لایوطن الالاکنت و ینهی عن ایطانها) این است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جای معینی از مجلس را بخود اختصاص نمی داد و چنین نبود که اهل مجلس آن نقطه را خاص آنحضرت بدانند و کسی در آنجا نشیند، زیرا می ترسید عنوان بالانشینی و تقدم پیدا کند، و دیگر از آنرا نیز از چنین عملی نمی می کرد. و جمله (اذا اتی الی قوم...) بمنزله تفسیر آن جمله است، و معنای جمله (لاتوبن فیه الحرم) اینست که در حضور آنجناب کسی جرات نمی کرد از ناموس مردم به بدی یاد کند و این فعل از ماده (ان) - بضم همزه - گرفته شده که بمعنای عیب است و کلمه (حرم) - بضمه حاء و فتحه راء - جمع (حرمه) است. و کلمه (شنی) در جمله: (لاشنی فلتات) از (شیه) گرفته شده که بمعنای تکرار کردن است و کلمه

(فلمات) جمع (فلمة) است که بمعنای لغزش است و معنای جمله این است که اگر احیاناً در مجلس آنجناب از احدی از جلساء لغزشی سر می زند حضرت به همه می فهماند که این عمل لغزش و خطا است و دیگر از کسی تکرار نشود و کلمه (بشر) - بکسر هاء و سکون شین - بمعنای بشاش بودن چهره است و کلمه (صخاب) درباره کسی استعمال می شود که فریادی گوش خراش داشته باشد.

و در جمله (حیه شم عنده حدیث اولیتم) کلمه (اء ولیه) جمع (ولی) است و گویا مراد از آن تابع و دنبال رو باشد و معنای جمله این باشد که اصحاب وقتی با آن جناب سخن می گفتند نوبت را رعایت می کردند و چنین نبود که یکی در سخن دیگری داخل شود و یا مادام که سخن او تمام نشده سخن بگوید و یا مانع یکدیگر شوند و معنای جمله (حتی ان کان اصحابه یستجبونهم) این است که اصحاب آن جناب وقتی می دیدند غریبه ها و ناآشنایان به اخلاق آن جناب و با حرفهای خارج از نزاکت خود آنجناب را می آزارند آنان را نزد خود می خوانند تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از شر آنان نجات دهند.

و معنای جمله (ولایة یقبل الثناء الامن مکانی) این است که مدح و ثناء را تنها در مقابل نعمتی که به یکی از آنان داده بود می پذیرفت و این عمل همان شکری است که در اسلام مدح شده پس کلمه (مکانی) یا از مکافات بمعنای جزا دادن است و یا از مکافات بمعنای مساوات است که اگر باین معنا باشد معنای جمله چنین می شود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مدح و ثناء را از کسی می پذیرفت که مدح را به مقداری که طرف استحقاق آنرا دارد اداء کند.

میش از آن، و از کسی که در مدحش اغراق می کرده و زیاده روی می نموده نمی پذیرفت.
و معنای جمله: (ولایقطع علی احد کلامه حتی یجوز) این است که آنجناب سخن بیچ گوینده ای را قطع نمی کرد مگر آنکه
از حق تجاوز می کرده که در آن صورت تذکر میداده که این سخن تو درست نیست و یا برمی خاسته و می رفته، و کلمه
(استفزاز) بمعنای استخفاف است و منظور راوی این است که بیچ صحنه ای آنجناب را آنچنان بخشم در نمی
آورد که عقلش سبک شود و از جای کنده شود.

روایات دیگری در باره سیره علی رسول اکرم (ص)

۲- و در کتاب احیاء العلوم است که: رسول خدا گفتارش از همه فصیح تر و شیرین تر بود- تا آنجا که میگوید:- و
سخنانش همه کلمات کوتاه و جامع و خالی از زوائد و وافی به تمام مقصود بود، و چنان بود که کوئی اجزای آنان تابع
یکدیگرند، و قتی سخن می گفت بین جملات را فاصله می داد تا اگر کسی نخواهد سخنانش را حفظ کند فرصت داشته باشد،
جوهره صدایش بلند و از تمامی مردم خوش نغمه تر بود.

۳- و شیخ در کتاب تهذیب به سند خود از اسحاق بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش از علی
(علیه السلام) نقل کرده که فرمود: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: من مبعوث شده ام
به مکارم اخلاق و محاسن آن.

عروس حجله بیشتر بود، و چنان بود که اگر چیزی را دوست نمی داشت ما از قیافه اش می فهمیدیم.

۵- و در کتاب کافی به سند خود از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: شنیدم که حضرت ابو جعفر (علیه السلام) می فرمود: فرشته ای نزد رسول الله (صلی الله علیه وآله) آمد و عرض کرد: خدایت منحرف فرموده که اگر خواهی بنده ای متواضع و رسول باشی و اگر خواهی پادشاهی رسول باشی، جبرئیل این صحنه را می دید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از راه مشورت به جبرئیل نگر است، او با دست اشاره کرده که افتادگی را اختیار کن و لذا رسول الله (صلی الله علیه و آله) در جواب آن فرشته فرمود: بندگی و تواضع را با رسالت اختیار کردم، فرشته مزبور در حالی که کلید خزینه های زمین را در دست داشت گفت: اینک چیزی هم از آنچه در نزد خدایت داری کاسته شد.

۶- و در نج البلاغه می فرماید: پس باید که تاء سی کنی به نبی اطهر و اطیب - تا آنجا که می فرماید - از خوردنیهای دنیا اندک و به اطراف دندان خورد، و دهن خود را از آن پر نکرد و به آن التفاتی ننمود، لاغزترین اهل دنیا بود از حیث تنگی گاه و گرسنه ترین شان بود از جهت سنگم، خزائن دنیا بر او عرضه شد، لیکن او از قبولش استنکاف نمود، وقتی فهمید که خدای تعالی چیزی را دشمن دارد او نیز دشمن می داشت، و هر چیزی را که خدای تعالی تحقیر می دانست او نیز تحقیرش می کرد، و با برعکس آن جنابیم و اگر از معایب چیزی در ما نبود جز همینکه دوست می داریم دنیائی را که خدا دشمن داشته و بزرگ می شماریم دنیائی را که خدایش تحقیر کرده، همین برای شقاوت و بدبختی و نافرمانی است بس بود، و حال آنکه رسول الله (صلی الله علیه و آله) روی زمین غذا می خورد، و چون بندگان می نشست، و کفش

خود را بدست خود می دوخت، و برالغ نخت سوار می شد، و شخصی دیگری را هم پشت سر خود بر آن حیوان سوار می کرد، وقتی دید پرده در خانه اش تصویر دارد به یکی از زنان خود فرمود: ای فلان این پرده را از نظر مپنهان کن تا آنرا بنیهم، چون هر وقت چشمم بدان می افتد به یاد دنیا و زخارف آن می افتم، آری به قلب و از صمیم دل از دنیا اعراض کرده بود، و یادش را در دل خود کشته و از بین برده بود، تا جایی که دوست می داشت زینت دنیا را حتی به چشم هم نبیند تا هوس لباس فاخر نکند، و دنیا را خانه قرار نیند، و امیدوار اقامت در آن نشود، از این رو دنیا را به کلی از دل خود بیرون کرد، و یاد آن را از قلب کوچ داد، و از نظر دور بین خود هم پنهان نمود، آری وقتی شخصی از چیزی بدش آید نظر کردن بان را هم دوست نمی دارد، حتی دوست نمی دارد که کسی نزد او اسم آن چیز را ببرد.

عبادت پیامبر اکرم (ص) از ساده روایات

۷- و در کتاب احتجاج از موسی بن جعفر از پدرش و از پدرانش از حسن بن علی از پدرش علی (علیه السلام) روایت کرده که در ضمن خبری طولانی فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از خوف خدای عزوجل آتقدرمی گریست که سجاده و مصلاش از اشک چشم او ترمی شد، با اینکه جرم و گناهی هم نداشت.

۸

عرضه می داشتند مگر خدای تعالی در قرآن نفرموده که خداوند از گناهان گذشته و آینده تو، در گذشته پس این همه گریه

برای چیست؟! می فرمود: درست است که خدا مرا نشیده، لیکن من چراندۀ ای سگر گزار نباشم، و همچنین بود
سپوشی های علی بن ابی طالب و صی آن حضرت در مقام عبادتش.

مؤلف: گویا سائل خیال می کرده که بطور کلی عبادت برای ایمنی از عذاب است، و حال آنکه چنین نیست،
بلکه روایاتی وارد شده که عبادت از ترس عذاب مانند عبادت بندگان از ترس موالی است، بنای پاسخ آن
جناب هم بر این است که عبادت از باب شکر خدای سبحان است، و این چنین عبادت، عبادت کرام و
قسم دیگری است از عبادت.

و در آیه ثور از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هم وارد شده که بعضی از عبادت از ترس عقاب است و این
عبادت نظیر عبادتی است که غلامان برای آقای خود از ترس او انجام می دهند، و بعضی از عبادات عبادتی
است که به طمع ثواب انجام می شود، این عبادت نظیر عبادت تجار است که از هر کاری سود آزراد نظر دارند و
بعضی از آنها عبادتی است که به خاطر ادای شکر نعمتهای خدای سبحان انجام می شود.

و در بعضی روایات از این قسم عبادت تعبیر شده به اینکه بخاطر محبت خدای سبحان انجام می شود، و در بعضی از
روایات دیگر دارد که بخاطر این انجام می شود که خدا را اهل و سزاوار عبادت می بیند.

و ماد در تفسیر جمله

بحث کردیم، و در آنجا گفتیم که شکر در عبادت خدا، عبارتست از اخلاص نیت برای خدا، و ساگرین همان

مخلصین (بفتح لام) از بندگان خدایند، و مقصود از آیه شریفه (بجان الله عما یصفون. الاعداء الله المخلصین) و امثال آن، همین مخلصین می باشند.

۹- و در کتاب ارشاد دینی است که ابراهیم خلیل (علیه السلام) وقتی به نماز می ایستاد جوش و خروشش نظیر بیجان و اضطراب اشخاص ترسیده، از او شنیده می شد، و رسول الله (صلی الله علیه وآله) هم همینطور بود.

۱۰- و در تفسیر ابی الفتح از ابی سعید خدری روایت شده که گفت: وقتی آیه شریفه (و اذکروا الله کثیرا- و خدا را بسیار ذکر کنید) نازل شد رسول الله (صلی الله علیه وآله) مشغول به ذکر خدا گشت تا جایی که کفار می گفتند این مرد جن زده شده است.

۱۱- و در کتاب کافی به سند خود از زید شحام از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در هر روز هفتاد بار توبه می کرد، پرسیدم آیا هفتاد بار می گفت (استغفر الله و اتوب الیه)؟ فرمودند: نه، بلکه می گفت: (توب الی الله) عرض کردم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) توبه می کرد و گناه مرتکب نمی شد و ما توبه می کنیم و باز تکرار می نائیم، فرمود: (الله المستعان- باید از خدا مدد گرفت).

۱۲- و در کتاب مکارم الاخلاق از کتاب: (النبوه) از علی (علیه السلام) نقل می کند که آن جناب هر وقت

رسول خدا

سینه با جرات دار تر و لجه اش از همه لجه ما و زبانها را سگوت تر و به عهد و پیمان از همه مردم وفادار تر و خوی نازنینش از

خوی همه نرم تر و دودمانش از همه دودمان ما کریم تر و محترمترا، اگر کسی ناگهانی میدیدش از او هیبت می برد و اگر کسی با او از روی معرفت، هم نشین بود و دستش می داشت، قبل از او و بعد از او من هرگز کسی را مثل او ندیدم.

۱۳- و در کتاب کافی به سند خود از عمر بن علی از پدر بزرگوارش نقل می کند که فرمود: از جمله سوگندهای رسول خدا این بود که می فرمود: (لاواستغفر الله - نه، و از خدا آمرزش می خواهم).

۱۴- و در احیاء العلوم است که آن جناب وقتی خیلی خوشحال می شد

سخاوت حضرت (ص) و توجه ایشان به امر نیازمندان

۱۵- و نیز در همان کتاب است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخی ترین مردم بود، بطوری که هیچ وقت در هم و دیناری نزدش نمی ماند، حتی اگر وقتی چیزی نزدش زیادی می ماند و تا شب کسی را نمی یافت که آن را به او بدهد، به خانه نمی رفت تا ذمه خود را از آن برمی سازد و آن را به محتاجی برساند، و از آنچه خدا روزیش می کرد پیش از آذوقه یکسال از خرما و جوی که در دسترس بود برای خود ذخیره نمی کرد و باقی را در راه خدا صرف می کرد، کسی از آن جناب چیزی درخواست نمی کرد مگر اینکه آن حضرت حاجتش را هر چه بود بر آورده می نمود، و همچنین می داد تا آنکه نوبت می رسید به غذای ذخیره یکساله اش از آنهم ایثار می فرمود، و بسیار اتفاق می افتاد که قبل از گذشتن یکسال قوت خود را انفاق کرده و اگر چیزی دیگری عایدش نمی شد خود محتاج شده بود.

غزالی سپس اضافه می کند که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حق را انفاذ می کرد اگر چه ضررش عاید خودش و یا

اصحابش می شد.

و نیز می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دشمنان زیادی داشت و بایستحال در بین آنان تنها بدون نگهبان رفت و آمد می کرد.

و نیز می گوید که بیچ امری از امور دنیا آن جناب را به هول و حراس در نمی آورد.

و نیز می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با فقر می نشست و با مساکین هم غذا می شد و کسانی را که دارای فضائل اخلاقی بودند احترام می کرد، و با اشخاص آبرو مندالفت می گرفت، به این معنی که به آنان احسان می نمود، و خوشانندان را در عین اینکه بر افضلیت از آنان مقدم نمی داشت صله رحم می کرد، به احدی از مردم جفائی نمود، و عذر هر معذری را می پذیرفت.

و نیز می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دارای غلامان و کنیزانی بود و در خوراک و پوشاک از ایشان برتری نمی جست، و بیچ دقیقه ای از عمر شریفش را بیهوده و بدون علی در راه خدا و یا کاری از کارهای لازم خویشتن نمی گذراند، و گاهی برای سرکشی به اصحاب خود به باغات شان تشریف می برد، و هرگز مسکینی را برای تهی دستی و یا مرضش تحقیر نمی کرد و از بیچ سلطانی به خاطر سلطنتش نمی ترسید، آن فقیر و این سلطان را به یک خود دعوت به توحید می نمود.

۱۶- و نیز در کتاب مزبور می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از همه مردم دیرتر به غضب در می آمد و از همه

زودتر آشتی می‌کرد و خشود می‌شد و از همه مردم رؤوف تر به مردم بود و بهترین مردم و نافع ترین آنان بود برای مردم.

۱۷- و نیز در آن کتاب می‌گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنان بود که اگر مسرور و راضی می‌شد مسرت و رضایتش برای مردم بهترین مسرت ما و رضایت ما بود، اگر موعظه می‌کرد موعظه اش جدی بود نه به شوخی، و اگر غضب می‌کرد- و البته جز برای خدا غضب نمی‌کرد- هیچ چیزی تاب مقاومت در برابر غضبش رانداشت، و هم چنین در تمامی امورش همینطور بود، وقتی هم که به مصیبتی و یا به ناملایبی بر می‌خورد امر را به خدا واگذار می‌کرد، و از حول و قوه خویش تبری می‌جست و از خدا راه چاره می‌خواست.

مؤلف: معانی توکل بر خدا و تفویض امر به او و تبری از حول و قوه خویشتن و راه چاره از خدا خواستن همه به هم مربوط و برگشت همه آنها به یک اصل است و آن این است که برای امور استنادی است به اراده الهی ای که غالب بر هر اراده دیگری است و هرگز مغلوب نمی‌شود و قدرت الهی ای که مافوق هر قدرت و غیرتناهی است، و این خود معنا و حقیقتی است که کتاب خدا و سنت رسول گرامیش متفقا مردم را به اعتقاد بر آن و عمل بر طبق آن دعوت کرده اند، قرآن کریم می‌فرماید

امری الی الله) و نیز می‌فرمود: (ومن یوکل علی الله فهو حسبه) و نیز می‌فرماید: (الاله الخلق والامر) و نیز می‌فرماید: (وان الی ربک المنتهی) و غیر این از آیات، و روایات در این باره از حد شمارش افزون است.

و متعلق به این خلق ها و متادب به این آداب شدن علاوه بر اینکه آدمی را در مسیر حقایق و واقعیات قرار داده و
علمش را منطبق بر وجهی می سازد که بر حسب واقع باید آنطور واقع شود و علاوه بر اینکه آدمی را مستقر در دین فطرت
کرده، و این معنار را تکازی آدمی می کند که حقیقت هر چیزی و نشانه حقیقت بودن آن برگشت حقیقی آن
است به خدای سبحان، کما اینکه خود فرمود: (الالی الله تصیر الامور) علاوه بر این، فائده مهم دیگری دارد، و آن
این است که اتکا و اعتماد انسان بر پروردگارش - در حالتی انسان را آشنایی به پروردگاری می کند که دارای قدرت
غیرتناهی و اراده ای قاهر غیر مغلوب است

موانعی که پیش می آید، در اورخته نکرده و رنج و تعب که در راه رسیدن به هدف می بیند خلقی در او وارد نمی سازد و پیچ
تسویلی نفسانی و وسوسه شیطانی که بصورت خطورهای واهی در ضمیر انسان خود نمائی می کند آنرا از بین نمی برد.

روایاتی درباره پاره ای از سنن و آداب رسول الله (ص) در معاشرت با مردم

۱۸- و در کتاب ارشاد دینی است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) لباس خود را خودش وصله می زد، و کفش
خود را خود می دوخت، و کوسند خود را می دوخت، و بابرندگان هم غذا می شد، و بر زمین می نشست و برد از گوش
سوار می شد و دیگری را هم پشت سر خود بر آن سوار می کرد، و حیامانعش نمی شد از اینکه بیاحتجاج خود را خودش از
بازار تهیه کرده به سوی اهل خانه اش ببرد، به توانگران و فقرا دست می داد و دست خود را نمی کشید تا طرف دست
خود را بکشد، هر کس می رسید چه توانگر و چه درویش و چه کوچک و چه بزرگ سلام میداد، و اگر چیزی تعارفش می

کردند آنرا تحقیر نمی کرد اگر چه یک خرمای پوسیده بود، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بسیار خفیف المؤمنه و کریم الطبع و خوش معاشرت و خوش رو بود، و بدون اینکه، بخندد همیشه تبسمی بر لب داشت، و بدون اینکه چهره اش در هم کشیده باشد همیشه اندوهگین به نظر می رسید، و بدون اینکه از خود ذلتی نشان دهد همواره متواضع بود، و بدون اینکه اسراف بوزد سخی بود، بسیار دل نازک و مهربان به همه مسلمانان بود، هرگز از روی سیری آروغ نزد، و هرگز دست طمع به سوی چیزی دراز نکرد.

۱۹- و در کتاب مکارم الاخلاق روایت شده که: رسول الله (صلی الله علیه وآله) عادتش این بود که خود را در آینه ببیند و سر و روی خود را شانه زند و چه بسا این کار را در برابر آب انجام می داد و گذشته از اهل خانه خود را برای اصحابش نیز آرایش می داد و می فرمود: خداوند دوست دارد که بنده اش وقتی برای دیدن برادران از خانه بیرون می رود خود را آماده ساخته آرایش دهد.

۲۰- و در کتاب های علل و عمون و مجالس به اسنادش از حضرت رضا از پدران بزرگوارش (علیهم السلام) نقل کرده که رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود: من از پنج چیز دست بر نمی دارم تا بمیرم: ۱- روی زمین و با بردگان غذا خوردن ۲- سوارالغ برهنه شدن ۳- بزبدهت خود پوشیدن ۴- لباس پشمینه پوشیدن ۵- و به کودکان سلام کردن، برای این دست بر نمی دارم که اتم نیز بر آن عادت کنند و این خود سنتی شود برای بعد از خودم.

۲۱- و در کتاب فقیه از علی (علیه السلام) روایت شده که به مردی از بنی سعد فرمود: آیا تو را از خود و از فاطمه

حدیث نکتم - تا آنجا که فرمود - پس صبح شد و رسول الله (صلی الله علیه وآله) بر ما وارد شد در حالی که من وفاطمه
هنوز در بستر خود بودیم، فرمود: سلام علیکم، ما از جهت اینکه در چنین حالی بودیم شرم کرده، جواب سلامش
نکفیم، بار دیگر فرمود: السلام علیکم باز ما جواب ندادیم، بار سوم فرمود: السلام علیکم اینجا بود که رسیدیم اگر
جواب نکویم آن جناب مراجعت کند چه عادت آن حضرت چنین بود که سه نوبت سلام می کرد اگر جواب
می شنید و اذن می گرفت داخل می شد و گرنه بر می گشت، از این جهت ناچار گفتیم
رسول الله، در آئی، آن حضرت بعد از شنیدن این جواب داخل شد...

۲۲- در کتاب کافی بسند خود از ربیع بن عبدالله از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا
(صلی الله علیه وآله) به زنان هم سلام می کرد و آنها سلامش را جواب می دادند، و هم چنین امیر المؤمنین (علیه
السلام)، الا اینکه آن جناب سلام دادن به زنان جوان را که هست داشت و می فرمود: می ترسم از آهنگ
صدای آنها خوشم آید آن وقت ضرر این کار از اجری که در نظر دارم بیشتر شود.
مؤلف: صدوق (علیه الرحمه) هم این روایت را بدون ذکر سند نقل کرده و همچنین سبط طبری در کتاب المشکوٰه
آنها را کتاب محاسن نقل کرده است.

۲۳- و نیز در کافی به سند خود از حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی نقل کرده که ایشان بدون ذکر سند از رسول خدا
(صلی الله علیه وآله) نقل کرده و گفته که آن حضرت سه جور می نشست: یکی (قرضاء) - و آن عبارت از

این بود که ساقهای پار بلند می کرد و دست خود را از جلو بر آنها حلقه می زد و با دست راست بازوی چپ و با دست چپ بازوی راست را می گرفت، دوم اینکه دو زانوی خود و نوک انگشتان پار را به زمین می گذاشت، سوم اینکه یک پار زیر ران خود گذاشته و پای دیگر را روی آن پهن می کرد و هرگز دیده نشد که چهار زانو بنشیند.

۲۴- و در کتاب مکارم الاخلاق از کتاب نبوت از علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: هیچ دیده نشد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با کسی مصافحه کند و او جلوتر از طرف دست خود را بکشد، بلکه آتقدر دست خود را در دست او نیک میداشت تا او دست آن جناب را رام سازد، و هیچ دیده نشد که کسی با پر حرنی خود مزاحم آن حضرت شود و او از روی انزجار سکوت کند، بلکه آتقدر حوصله به خرج می داد تا طرف ساکت شود و هیچ دیده نشد که در پیش روی کسی که در خدمت نشسته پای خود را دراز کند، و هیچ وقت خمیر بین دو چیز نشد مگر اینکه دشوارتر آن دورا اختیار می فرمود، و هیچ وقت در ظلمی که به او میشد به مقام انتقام در نیامد، مگر اینکه محارم خداستگ شود که در این صورت خشم می کرد و خشمش هم برای خدای تعالی بود، و هیچ وقت در حال تکیه کردن غذا میل نفرمود تا از دنیا رحلت کرد، و هیچ وقت چیزی از او درخواست نشد که در جواب بگوید: (نه)، و حاجت هیچ حاجتمندی را رد نکرد بلکه علایا به زبان به قدری که برایش میسر بود آنرا بر آورده می ساخت، نمازش در عین تپانیت از همه نمازها سبک تر و خطبه اش از همه خطبه ها کوتاه تر و از بهرین دور بود، و مردم، آن جناب را به بوی خوشی که از او به مشام می رسید می شناختند، و وقتی باد میکران بر سر یک سفره می نشست اولین کسی بود که شروع به غذا خوردن می کرد، و آخرین کسی بود که از

غذا دست می کشید، همیشه از غذای جلو خود میل می فرمود، تنها در رطب و خرما بود که آن جناب دست دراز میکرد و بهترش را برمی چید، و وقتی چیزی می آشامید آشامیدنش با سه نفس بود، و آنرا می مکید و مثل پاره ای از مردم نمی بلعید، و دست راستش اختصاص داشت برای خوردن و آشامیدن، و جز با دست راست چیزی نمی داد و چیزی نمی گرفت، و دست چپش برای کارهای دیگرش بود، رسول خدا با دست راست کار کردن را در جمیع کارهای خود دوست می داشت حتی در لباس پوشیدن و

و وقتی دعای فرمود سه بار تکرار می کرد، و وقتی تکلم می فرمود در کلام خود تکرار نداشت و اگر اذن دخول می گرفت سه بار تکرار می نمود، کلامش همه روشن بوده طوری که هر شنونده ای آنرا می فهمید، وقتی تکلم می کرد چیزی شبیه نور از بین شماییش بیرون می جست، و اگر آن جناب را می دیدی می گفتی افلج است و حال آنکه چنین نبود، نگاهش همه بکوشه چشم بود، و بیچ وقت با کسی مطالبی را که خوش آیند آنکس نبود در میان نمی گذاشت، وقتی راه می رفت گوئی از کوه سرازیر می شد و بارهای فرمود بهترین شما خوش اخلاق ترین شما است، بیچ وقت طعم چیزی را ندست نمی کرد، و آنرا نمی ستود، اهل علم و اصحاب حدیث در حضورش نزاع نمی کردند و هر دانشمندی که موفق بدرک حضورش شد این معنار گفت که من به چشم خود احدی را نه قبل از او و نه بعد از او نظیر او ندیدم.

۲۵- و در کتاب کافی به سند خود از حمیل بن دراج از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا

یک جور نظری انداخت و همه را به یک چشم می دید، و نیز فرمود: بیچ اتفاق نیفتاد که آن جناب پای خود را در مقابل اصحابش دراز کند، و اگر مردی با او مصافحه می کرد دست خود را از دست او بیرون نمی کشید و صبر می کرد تا طرف دست او را بسازد، از همین جهت وقتی مردم این معنار را فهمیدند هر کس با آن جناب مصافحه می کرد دست خود را مرتباً بطرف خود می کشید تا آنکه از دست آن حضرت جدا می کرد.

۲۶- و در کتاب مکارم الاخلاق می گوید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هر وقت حرف می زد در حرف زدنش تبسم می کرد.

۲۷- و نیز از یونس شبانی نقل می کنند که گفت امام ابی عبدالله (علیه السلام) به من فرمود: چطور است شوخی کردنتان با یکدیگر؟ عرض کردم خیلی کم است، فرمود چرا با هم شوخی نمی کنید؟ شوخی از خوش اخلاقی است و تو باشوخی می توانی در برادر مسلمانت مسرتی ایجاد کنی، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بهواره با اشخاص شوخی می کرد، و می خواست تا بدین وسیله آنان را مسرور سازد.

۲۸- و نیز در آن کتاب از ابی القاسم کوفی در کتاب اخلاق خود از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود

کرد، ولی در شوخیهایش جز حق نمی گفت.

۲۹- و در کافی به سند خود از معمر بن خلاد نقل کرده که گفت از حضرت ابی الحسن سؤال کرد که قربانت شوم،

انسان با مردم آمیزش و رفت و آمد دارد، مردم مزاج می‌کنند می‌خندند، تکلیف چیست؟ فرمود، عیبی ندارد اگر نباشد، و من گمان می‌کنم مقصود آن جناب از جمله (اگر نباشد) این بوده که اگر فحش نباشد، آنگاه فرمود: مردی اعرابی بدین رسول الله می‌آمد و برایش هدیه می‌آورد و به آنجا به عنوان شوخی می‌گفت پول هدیه ما را رحمت کن رسول خدا هم می‌خندید و وقتی اندوختنی می‌شد می‌فرمود: اعرابی چه شد کاش می‌آمد.

۳۰- و در کافی به سند خود از طلحه بن زید از امام ابی عبدالله (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیشتر اوقات رو به قبله می‌نشست.

۳۱- و در کتاب مکارم می‌گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسمش این بود که وقتی مردم بچه‌های نورسیده خود را به عنوان تبرک خدمت آنجناب می‌آوردند، آن حضرت برای احترام خانواده آن کودک، وی را در دامن خود می‌گذاشت و چه بسا بچه در دامن آن حضرت بول می‌کرد و کسانی که می‌دیدند ناراحت شده و سر و صدای راه می‌انداختند، آن حضرت نهی‌شان می‌کرد و می‌فرمود: بیچ وقت بول بچه را قطع نکنید و بگذارید تا آخر بول خود را بکنند، خلاصه صبر می‌کرد تا بچه تا به آخر بول کند آنگاه در حق آن دعای فرمود و با برایش اسم می‌گذاشت و با این عمل خاندان کودک را بی نهایت مسرور می‌ساخت، و طوری رفتار می‌کرد که خانواده کودک احساس نمی‌کردند که آن جناب از بول بچه‌شان متاثر می‌شد تا در پی کار خود می‌شدند، آنوقت بر می‌خاست و لباس خود را می‌شست.

۳۲- و نیز در همان کتاب روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را رسم چنین بود که اگر سوار بود بیچ

وقت نمی گذاشت کسی پیاده همایش کند یا او را سوار در دلیف خود می کرد و یا می فرمود تو جلوتر برو و در هر جا که می
کوئی منظر باش تا بیایم.

۳۳- و نیز از کتاب اخلاق ابی القاسم کوفی نقل می کند که نوشته است: در آثار و اخبار چنین آمده که رسول خدا
(صلی الله علیه و آله) برای خود از احدی انتقام نگرفت، بلکه هر کسی که آزارش می کرد عفو می فرمود.

۳۴- و نیز در مکارم الاخلاق می نویسد که رسم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این بود که اگر کسی از مسلمین راه
روز نمی دید جوایمی حالش می شد، اگر می گفتند سفر کرده حضرت دعای خیر برای او می فرمود، و اگر می گفتند
منزل است به زیارتش می رفت و اگر می گفتند مریض است عیادتش می فرمود.

۳۵- و نیز از انس نقل می کند که گفت: من (۹) سال خدمتگذاری رسول خدا را کردم و هیچ بیاد ندارم که در
عرض این مدت بمن فرموده باشد چرا فلان کار را نکردی، و نیز بیاد ندارم که در یکی از کارهایم خرده گیری کرده
باشد.

۳۶- و در کتاب احیاء العلوم می گوید انس گفته: به آن خدائی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) را به حق
مبعوث کرد، بیچگاه نشد که مراد کاری که کردم و او را خوش نیاید عتاب کرده باشد که چرا چنین کردی، نه تنها آن
جناب مرا مورد عتاب قرار نداد بلکه اگر هم زوجات او مرا ملامت می کردند می فرمود متعرض نشوید مقدر چنین

بوده.

۳۷- و نیز در آن کتاب از انس نقل کرده که گفت: پیچک از اصحاب و یادگیران آن حضرت را نخواهد مگر

اینکه در جواب می فرمود: (لیک).

۳۸- و نیز از او نقل کرده که گفت اصحاب خود را همیشه برای احترام و به دست آوردن دلهایشان به کنیه هایشان

می خواند، و اگر هم کسی کنیه نداشت خودش برای او کنیه می گذاشت. مردم هم او را به کنیه ای که آن جناب

برایش گذاشته بود صدا می زدند. و هم چنین زنان اولاد او و بی اولاد و حتی بچه ها را کنیه می گذاشت و بدین وسیله

دلهایشان را به دست می آورد.

۳۹- و نیز در آن کتاب است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را رسم این بود که هر که بر او وارد می شد تشنگ

خود را زیرش می گسترانید و اگر شخص وارد می خواست قبول نکند اصرار می کرد تا بنیذرد.

۴۰- و در کافی به اسناد خود از عجلان نقل کرده که گفت: من در حضور حضرت صادق (علیه السلام) بودم که سائلی

به در خانه اش آمد، آن حضرت بر خاست و از ظرفی که در آن خرابا بود هر دو دست خود را پر کرده و به فقیر داد، چیزی

نگذشت سائل دیگری آمد، و آن جناب بر خاست و مثنی خرابا به او داد، سپس سائل سومی آمد حضرت بر خاست

و مثنی خرابا نیز به او داد، باز هم چیزی نگذشت سائل چهارمی آمد، این بار حضرت بر خاست و به مرد سائل فرمود:

خدا ما و شمار روزی دهد؟ آنگاه به من فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین بود که احدی از او مال دنیا

چیزی در خواست نمی کرد مگر اینکه آن حضرت میدادش، تا اینکه روزی زنی پسری را که داشت نزد آن حضرت

فرستاد و گفت از رسول خدا چیزی نخواه اگر در جوابت فرمود چیزی در دست مانیت بگو پس پیرانت را به من ده
، امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیرا بن خود را آورد و جلوی پسرانداخت
(در نسخه دیگری دارد پیرا بن خود را کند و به او داد) خدای تعالی با آیه: (لا تجعل یدک مغلوله الی عنقک ولا تبسطها کل
البسط فمقعد ملوما محمورا - دست خود را بسته بگردن خود مکن، و آزار بجلی هم باز مکن تا این چنین ملامت شده و تسی
دست شوی)، آسختاب را تاء و یب کرده به میانه روی در انفاق.

۴۱- و نیز در آن کتاب به سند خود از جابر از ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسول خدا (صلی
الله علیه وآله) هدیه را قبول می کرد و لیکن صدقه نمی خورد.

۴۲- و نیز در آن کتاب از موسی بن عمران بن زبیر نقل کرده که گفت: به حضرت رضا (علیه السلام) عرض
کردم فدایت شوم مردم چنین روایت می کنند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وقتی بدنبال کاری می رفت
از راهی که رفته بود بر نمی گشت، بلکه از راه دیگری مراجعت می فرمود، آیا این روایت صحیح است و رسول خدا
(صلی الله علیه وآله) چنین میکرد؟ آن حضرت در جواب فرمود: آری من هم خیلی از اوقات چنین می کنم تو
نیز چنین کن، آنگاه به من فرمود: بدان که این عمل برای رسیدن به رزق نزدیک تر است.

۴۳- و در کتاب اقبال به سند خود از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

(همیشه بعد از طلوع آفتاب از خانه بیرون می آمد

۴۴- و در کافی به سند خود از عبدالله بن مغیره از کسی که برای او نقل نموده نقل کرده که گفت: رسول خدا (صلی

الله علیه وآله) وقتی وارد مشرفی میشد نزدیکترین جا، نسبت به محل ورود می نشست.

مؤلف: این روایت را بسط طبرسی هم در کتاب المسکوه خود از کتاب محاسن و کتبی دیگر نقل کرده است.

از جمله سنن و آداب آن حضرت در امر نطافت و نراهت

۴۵- و از جمله سنن و آداب آن حضرت در امر نطافت و نراهت یکی این است که آن حضرت بنا به نقل

صاحب کتاب مکارم الاخلاق وقتی می خواست موی سر و محاسن شریف خود را بشوید با سد رمی شست.

۴۶- و در جعفریات به سند خود از جعفر بن محمد از آبای گرامش از علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول

خدا (صلی الله علیه وآله) همیشه موی خود را شانه میزد و اغلب با آب شانه می کرد و می فرمود: آب برای خوشبو

کردن مومن کافی است.

۴۷- و در کتاب من لایحضره الفقیه می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: مجوس ریش خود را تراشیده و

بسبب خود را کلفت می کنند و ما بسبب خود را کوتاه کرده و ریش خود را و اومی گذاریم.

۴۸- و در کافی به سند خود از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: یکی از سنت ها گرفتن ناخنها است.

۴۹- و در فقیه می گوید: روایت شده که یکی از سنت ها، دفن کردن مو و ناخن و خون است.

۵۰- و نیز به سند خود از محمد بن مسلم نقل می کند که از حضرت ابی جعفر از خضاب پرسید آن جناب فرمود: رسول

خدا (صلی الله علیه و آله) همواره خضاب میکرد و هم اکنون موسی خضاب شده آنجناب در خانه ما هست.

۵۱- و در کتاب مکارم است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همواره روغن بنخود می مالید و هر کس که بدن

شیرینش را روغن مالی میکرد تا حد و وزیر جامه رامی مالید و باقی را خود آن جناب به دست خود انجام میداد.

۵۲

بر اینکه هم پاکیزگی است و هم از سنت هائی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن امر فرموده.

۵۳- و در کتاب مکارم الاخلاق می گوید: برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سرمه دانی بود که هر شب با آن

سرمه بچشم می کشید و سرمه اش سرمه سنگ بود.

۵۴- و در کافی به سند خود از ابی اسامه از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: از سنن مرسلین یکی

مساک کردن دندانها است.

۵۵- و در فقیه به سند خود از علی (علیه السلام) نقل کرده که در حدیث (اربعاء - چهار صد کلمه) خود فرمود: و مساک

کردن باعث رضای خدا و از سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و مایه خوشبویی و پاکیزگی دهان است.

مؤلف: اخبار درباره عادت داشتن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مساک و سنت قرار دادن آن از طریق

شیعه و سنی بسیار زیاد است.

۵۶- و در فقیه می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: چهار چیز از اخلاق انبیاء است: ۱- عطر زدن ۲- با

تیغ ازاله مو کردن ۳- نوره کشیدن ۴- زیاد با زمان، بمخوابگی کردن.

۵۷- و کانی به سند خود از عبدالله بن سنان از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: برای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مشکدانی بود که بعد از هر وضوئی آن را با دست ترمی گرفت و در نتیجه هر وقت که از خانه به بیرون تشریف می آورد از بوی خوشش شناخته می شد که رسول الله (صلی الله علیه وآله) است.

۵۸- و در کتاب مکارم می گوید: بیج عطری عرضه به آن جناب نمی شد مگر آنکه خود را با آن خوشبوی کرد و می فرمود: بوی خوشی دارد و حملش آسان است، و اگر هم خود را با آن خوشبوی کرد سرانگشت خود را به آن گذاشته و از آن می چشید.

۵۹- و نیز در آن کتاب می نویسد: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با عود قاری خود را بخور میداد.

۶۰- و در کتاب ذخیره المعاد است که: مشک را بهترین و محبوبترین عطرها می دانست.

۶۱- و در کانی به سند خود از اسحاق طویل عطار از ابی عبدالله (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسول خدا

)

۶۲- و نیز در کانی به سند خود از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: امیر المؤمنین (صلوات الله علیه

) فرموده: عطر به شارب زدن از اخلاق انبیاء و احترام به کرام الکاتبین است.

۶۳- و نیز به سند خود از سکن خزاز نقل کرده که گفت: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: بر هر بالغی

لازم است که در هر جمعه شارب و ناخن خود را چیده و مقداری عطر استعمال کند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی جمعه می شد و عطر همراه خود داشت ناچار می فرمود تا چارقد بعضی از زوجهاتش را می آوردند آن جناب آن را با آب ترمی کرد و بروی خود می کشید تا باین وسیله از بوی خوش آن چارقد، خود را معطر سازد.

۶۴- و در فقیه به سند خود از اسحاق بن عمار از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: اگر در روز عید فطر برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عطر می آوردند اول به زنان خود می داد.

۶۵- و در کتاب مکارم است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به انواع روغن ها خود را روغن مالی می فرمود، و نیز فرمود: آن جناب بیشتر با روغن بنفشه روغن مالی می فرمود، و می گفت، این روغن بهترین روغن است

آداب آن جناب در سفر

۶۶- و از جمله آداب آن حضرت در سفر- به طوری که در فقیه به سند خود از عبدالله بن مسعود از ابی جعفر (علیه السلام) نقل کرده- این بود که: آن جناب بیشتر در روز پنج شنبه مسافرت می کرد.

مؤلف: و در این معنا احادیث بسیاری است.

رسول خدا هر وقت مسافرت می رفت پنج چیز با خود بر می داشت: ۱- آئینه ۲- سرمه دان ۳- شانه ۴- مسواک

۵- و در روایت دیگری دارد که مقراض را هم همراه خود می برد.

مؤلف: این روایت را در کتاب مکارم و جعفریات نیز نقل کرده.

۶۸- و در کتاب مکارم از ابن عباس نقل کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وقتی راه می رفت طوری با نشاط می رفت که بظن می رسید خسته و کسل نیست.

۶۹- و در فقیه به سند خود از معاویه بن عمار از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در سفر هر وقت از بلندیها سر از بر می شد می گفت: (لا اله الا الله) و هر وقت بر بلندیها بالای می رفت می گفت: (الله اکبر).

۷۰- و در کتاب لب اللباب تاء لیف قطب روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از بیچ منزلی کوچ نمی کرد مگر اینکه در آن منزل دو رکعت نماز می خواند و می فرمود: اینکار را برای این می کنم که این منازل به نمازی که در آنها خوانده ام شهادت دهند.

۷۱- و در کتاب فقیه می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وقتی با مؤمنین خدا حافظی می فرمود می گفت: خداوند تقوا را از او توشه شاق قرار دهد، و به هر خیری مواجعتان سازد و هر حاجتی را از شما بر آورده کند و دین و دنیای شما را سالم و ایمن سازد و شما را به سلامت و باغ نیت فراوان برگرداند.

مؤلف: روایات درباره دعای آن جناب در مواقع خدا حافظی اشخاص مختلف است، لیکن باهمه اختلافی که دارد

نسبت به دعای به سلامت و غنیمت همه متفقند.

۷۲- و در کتاب جعفریات به سند خود از جعفر بن محمد از آبای گرامش از علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اشخاصی که از مکّه می آمدند می فرمود: خداوند عبادت را قبول و کناینت را

بیا مزدود در قبال مخارجی که کردی بونفقّه (روزی) دهد.

روایاتی درباره آداب حضرتش در پوشاک و متعلقات آن

۷۳- و از جمله آداب آن حضرت در پوشیدنی ها و متعلقات آن یکی همان است که غزالی در کتاب احیاء العلوم

نقل کرده که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هر قسم لباسی که برایش فراهم میشد می پوشید، چه لنگ، چه عبا، چه

سیرابن، چه جبه و امثال آن، و از لباس سبز رنگ خوشش می آمد، و بیشتر لباس سفید می پوشید و می فرمود:

زنده های خود را سفید بپوشانید و مرده های خود را هم در آن کفن کنید، و بیشتر اوقات قبائی را که در جوف آن لایه

داشت می پوشید، چه در جنگ و چه در غیر آن، و برای آن حضرت قبائی بود از سندس که وقتی آنرا می پوشید از

شدت سفیدی به زیبایش افزوده می شد، و تمامی لباسهایش تا پشت پایش بلند بود، و از ارار روی همه لباسهای پوشید

و آن تا نصف ساق پایش بود.

و همواره سیرانش را با شال می بست و چه بسا در نماز و غیر نماز کمربند آنرا باز می کرد، و آن حضرت عبائی داشت که با

زعفران رنگ شده بود، و بسیار اتفاق می افتاد که تنها همان را بدوش گرفته و با مردم به نماز می ایستاد، گمانیکه بسیاری

شد که تنها یک کساء می پوشید بدون چنیزی دیگر، و برای آن حضرت کسانی بود که بار لایش پشم بود و آنرا می پوشید و می فرمود: من هم بنده ای هستم و لباس بنده هارامی پوشم، علاوه بر این، دو جامه دیگر هم داشت که مخصوص روز جمعه و نماز جمعه اش بود، و بسیار اتفاق می افتاد که تنها یک سرتاسری می پوشید بدون جامه دیگر و دو طرف آنرا در بین دو شانه خود گره میزد، و غالباً آن سرتاسری بر جنازه هانماز میخواند و مردم به آن جناب اقدامی کردند و چه بسا در خانه هم تنها یک ازار نماز می خواند و آنرا به خود می پیچید و گوشه چپ آنرا به شانه راست و گوشه راستش را به شانه چپ می انداخت و چه بسا که با همین ازار در آن روز جماعت کرده بود، و نیز چه بسا نماز شب را با ازار اقامه می کرد و آن طرفش را که طره داشت بدوش می افکنده و بقیه اش را هم بروی بعضی از زنان خود می انداخت و با این حالت نماز می گذاشت، و نیز آن حضرت کساء سیاه رنگی داشت که آنرا به کسی بخشید، ام سلمه پرسید: پدر و مادرم فدایت باد کساء سیاه شاپه شد؟ فرمود: به دیگری پوشاندمش، ام سلمه عرض کرد هرگز زیاتر از سفیدی تو در سیاهی آن کسانیدم.

انس می گوید: خیلی از اوقات آن حضرت را می دیدم که نماز ظهر را با ما، در یک شمله (تلفیفه کوچک) می خواند. حالتی که دو طرفش را گره زده بود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همیشه انگشتر بدست می کرد، و بسیار می شد که از خانه بیرون می آمد در حالی که نخ به انگشتری خود بسته بود تا به آن وسیله به یاد کاری که می خواست انجام دهد بیفتد، و با همان انگشتر نامه هارامری کرد و می فرمود مهر کردن نامه هابتر است از تهمت، خیلی از اوقات شب کلاه، در

زیر عامه و یابدون عامه به سرمی گذاشت و خیلی از اوقات آن را از سر خود برمی داشت و بعنوان ستره پیش روی می گذاشت و به طرف آن نماز می کرد، و چه بسا که عامه به سر گذاشت تنها شالی به سر و پیشانی خود می پیچید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عامه ای داشت که آنرا (سحاب) می گفتند، و آنرا به علی (علیه السلام) بخشید، و گاهی که علی (علیه السلام) آنرا به سرمی گذاشت و می آمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود علی دارد با (سحاب) می آید.

همیشه لباس را از طرف راست می پوشید و می گفت: (الحمد لله الذی کفانی ما اوارى به عورتی و اقبل به نى الناس - حمد خدائی را که مرا به چیزی که عورتم را به آن پنهان کنم و خود را در بین مردم به آن زینت دهم پوشانید) و وقتی لباسی از تن خود بیرون می کرد از طرف چپ آنرا از تن خارج می نمود، و هر وقت لباسی نومی پوشید لباس کهنه اش را به فقیری می داد و می گفت: بیچ مسلمانی نیست که با لباس کهنه خود مسلمانی را پوشاند و جز برای خدا نپوشاند مگر اینکه آنچه را که از او پوشانیده از خودش در ضمانت خدا و حرز و خیر او خواهد درآمد، هم در دنیا و هم در آخرت .

و آن حضرت زیر اندازی از پوست داشت که بار آن از لیف خرما بود، و در حدود دو ذراع طول و یک ذراع و یک و جب عرض داشت، و عبائی داشت که آنرا هر جا که می خواست بنشیند و تا کرده و زیرش می گسترانیدند و غالباً روی حصیری خوابید.

و از عادت آن جناب یکی این بود که برای حیوانات و بهنجین اسلحه و امانت خود اسم - می گذاشت، اسم
 پرچمش (عقاب) و اسم شمشیری که با آن در جنگ با شرکت می فرمود (ذوالفقار) بود، شمشیر دیگرش (مقدم) و
 دیگری (رسوب) و یکی دیگر (قضیب) بود، و قبضه شمشیرش به نقره آراسته بود، و کمربندی که غالباً می بست از چرم و
 سه حلقه نقره بان آویزان بود، اسم کمان او (کتوم) و اسم جبهه تیرش (کافور) و اسم ناقه اش (عصباء) و اسم
 اسبش (دلدار) و اسم درازکوشش (یعفور) و اسم کوسفندی که از شیرش می آشامید (عینه) بود، آفتابه ای از
 سفال داشت که با آن وضو می گرفت و از آن می آشامید و مردم چون می دانستند که آفتابه آن جناب مخصوص
 وضو و آشامیدنش است از این رو که در دکان رابه عنوان تسمین و تبرک می فرستادند تا از آن آفتابه بیاشامند و از آب
 آن به صورت و بدن خود ببالند، بچه ها هم بدون پروا از آن جناب چنین می کردند.

۷۴- و در جعفریات از جعفر بن محمد از آبای کرامش از علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسول خدا

)

آنحضرت ز ربه بود که به آن می گفتند ذات الفضول و سه حلقه از نقره داشت یکی از جلو و دو تا از عقب، الی
 آخر).

۷۵- و در کتاب عوالی است که روایت شده: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عامه سیاهی داشت که گاهی به

سرمی گذاشت و با آن نماز می خواند. مؤلف: روایت شده که بلندی عامه آن جناب به قدری بود که سه دور و یا

پنج دور به سرش پیچیده میشد.

۷۶- و در کتاب خصال به سند خود از علی (علیه السلام) نقل می‌کند که در ضمن حدیث (چهار صد کلمه) فرموده:

لباس پنبه ای پوشید که لباس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، چه آن جناب لباس پشمی و موئی نمی پوشید مگر به جهت ضرورت.

مؤلف: این روایت از صدوق نیز بدون ذکر سند نقل شده و همچنین صفوانی آنرا در کتاب التعریف نقل کرده و با همین روایت معناروایتی که قبلاً گذشت که آن جناب لباس پشم می پوشید روشن می شود و منافاتی هم بین آن دو نیست.

۷۷- و در فقیه به سند خود از اسماعیل بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) از پدرش (صلی الله علیه و آله) نقل

کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عصای کوچکی داشت که در پائین آن آهن بکار برده شده بود، و آن جناب به آن عصا تکیه می کرد و در نماز عید فطر و عید اضحی آن را به دست می گرفت.

مؤلف: این روایت را صاحب جعفریات نیز نقل کرده.

۷۸

(صلی الله علیه و آله) از نقره بود.

۷۹- و در آن کتاب به سند خود از ابی خدیجه نقل کرده که گفت: امام صادق (علیه السلام) فرمود: نگین انگشتر

باید که مدور باشد همانطور که نگین رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین بود.

۸۰- و در خصال به سند خود از عبدالرحیم بن ابی البلاء و از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دو انگشتر داشت به یکی از آنها نوشته بود: (لا اله الا الله محمد رسول الله) و به دیگری نوشته بود: (صدق الله).

۸۱- و نیز در آن کتاب به سند خود از حسین بن خالد از ابی الحسن ثانی (علیه السلام) نقل می کند که در ضمن حدیثی فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیر المؤمنین و حسن و حسین و همه ائمه معصومین (علیهم السلام) همیشه انگشتر را دست راست خود می کردند.

۸۲- و در مکارم از امام صادق از علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: انبیاء (علیهم السلام) پیراهن را قبل از سلوار می پوشیدند.

مؤلف: این روایت را صاحب جعفریات نیز نقل کرده و درباره معانی و آدابی که به آن اشاره شد اخبار زیاد دیگری هست که برای اختصار از نقل آن خودداری شد.

۸۳

التحصین خود گفته که: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت در حالتی که خشتی روی خشت گذاشت.

۸۴- و در کتاب لب اللباب می گوید: امام (علیه السلام) فرمود: مسجد مجالس انبیاء است.

۸۵- و در کافی به سند خود از سکونی از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی در تابستان بیرون می رفت روز پنج شنبه حرکت می کرد و اگر در زمستان می خواست از سر مبارک در روز جمعه برمی گشت.

مؤلف: این روایت را صاحب خصال نیز بدون سند نقل کرده.

۸۶- و از کتاب العدد القویه تاء لیف شیخ علی بن الحسن بن المطهر برادر مرحوم علامه حلی (رحمه الله علیه) از حضرت خدیجه (علیها السلام) نقل شده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی به خانه وارد می شد طرف آب می خواست و برای نماز تطهیر می کرد، آنگاه برمی خاست دو رکعت نماز کوتاه و مختصر اقامه می کرد، سپس بر فراش خود قرار می گرفت.

۸۷- و در کافی به سند خود از عباد بن صهیب نقل کرده که گفت از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیچ وقت بردشمن شپنخون نمی زد.

۸۸- و در کتاب مکارم می گوید: فراش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عبائی بود، و مگایش از پوست و بار آن لیف خرمایشی همین فراش را تا نمودند و زیر بدنش گسترده و آن جناب راحت تر خواهید

برخواست فرمود: این فراش اشب مرا از نماز با داشت، از آن پس دستور داد فراش مزبور را یک تا برایش بگسترانند، و فراش دیگری از چرم داشت که بار آن لیف، و هم چنین عبائی داشت که به هر جا نقل مکان می داد

آن را برایش دو طاقه فرش می کردند.

۸۹- و نیز در کتاب مکارم از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: هیچ وقت رسول خدا (صلی

الله علیه وآله) از خواب بیدار نشد مگر آنکه بلافاصله برای خدا به سجده می افتاد.

۹۰- و از جمله آداب آن جناب در امر زنان و فرزندان است که در رساله محکم و متشابیه سید مرتضی (علیه الرحمه)

است، چه نامبرده به سندی که به تفسیر نعمانی دارد از علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: جماعتی از اصحاب،

زنان و غذا خوردن در روز و خواب در شب را بر خود حرام کرده بودند، ام سلمه داستانشان را برای رسول خدا (صلی

الله علیه وآله) نقل کرد، حضرت برخاسته و نزد آنان آمد و فرمود: آیا به زنان بی رغبتید؟ من سراغ شان می

روم و در روز هم غذای خورم و در شب هم می خوابم و اگر کسی از این سنت من دوری کند از من نخواهد

بود...

مؤلف: این معناد کتب شیعه و سنی بطرق زیادی نقل شده است.

۹۱- و در کانی به سند خود از اسحاق بن عمار از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: از اخلاق انبیاء

دوست داشتن زنان است.

۹۲- و نیز در آن کتاب به سند خود از (بکار بن کرم) و عده بسیاری دیگر از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که

فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: روشنی چشم من در نماز و لذت من در زنان قرار داده شده.

مؤلف: و قریب به این مضمون روایتی است که بطریق دیگری نقل شده.

۹۳- و در کتاب فقیه می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هر وقت می خواست با زنی تزویج کند کسی را می فرستاد تا آن زن را ببیند...

۹۴- و در تفسیر عیاشی از حسین بن بنت الیاس نقل می کند که گفت: از حضرت رضا (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: خداوند شب را و زمان را برای آرامش و آسایش قرار داده، و تزویج در شب و اطعام طعام، از سنت پیغمبر است.

آداب آن حضرت در خوردنهای و آشامیدنی ها

۹۵- و در خصال به سند خود از علی (علیه السلام) نقل میکند که در ضمن حدیث (چهار صد کلمه) فرمود: بچه های خود را در روز هفتم ولادت عقیده کنید و به سنگینی موی سرشان نقره به مسلمانان صدقه دهید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم درباره حسن و حسین (علیها السلام) و سایر فرزندان چنین کرد.

۹۶- و از جمله آداب آن حضرت در خوردنهای و آشامیدنیها و متعلقات سفره یکی آنست که در کتاب کافی آن را به سند خود از هشام بن سالم و غیره از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هیچ چیزی را دوست تر از این نمی داشت که دائمی آنست و از خدا خائف باشد.

۹۷- و در کتاب احتجاج به سند خود از موسی بن جعفر از آبای گرامش از امام حسین (علیه السلام) حدیث طویلی

نقل کرده که همه، جوابهائی است که علی (علیه السلام) در پاسخ سوالات مردی یهودی از اهل شام می‌داده، در ضمن می‌رسد به اینجا که یهودی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسید: مردم می‌گویند عیسی مردی زاهد بوده آیا همینطور است؟ حضرت فرمود: آری چنین است و لیکن محمد (صلی الله علیه وآله) از همه انبیاء زاهدتر بود، زیرا علاوه بر کنسیربائی که داشت دارای سیزده همسر بود با اینهمه بیچ وقت سفره‌ای از طعام برایش چیده نشد و هرگز نان کندم نخورد و از نان جو هم بیچ وقت سنگش سیر نشد و سه شبانه روز گرسنه می‌ماند.

۹۸- و در امامی صدوق از غیص بن قاسم روایت شده که گفت: خدمت حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم حدیثی از پدرت روایت شده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از نان کندم سیر نشد، آیا این روایت صحیح است. فرمود: نه، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اصلاً نان کندم نخورد، و از نان جو هم یک سنگم سیر نخورد.

۹۹

مرتبه که آنهم نشست و از در معذرت گفت: بار الهامین بنده و رسول توام.

مؤلف: این معنار کلینی و شیخ به طریق زیادی نقل کرده اند و هم چنین صدوق و برقی و حسین بن سعید در کتاب زهد.

۱۰۰- و در کافی به سند خود از زید شحام از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا از روزی که

خداوند او را به نبوت مبعوث کرد و تا روزی که از دنیا رفت در حال تکیه غذا نخورد، بلکه مانند بردگان غذا میل می فرمود و مانند آنها می نشست، پرسیدم چرا؟ فرمود: برای اظهار کوچکی و تواضع در برابر خدای عزوجل.

۱۰۱- و در آن کتاب به سند خود از ابی خدیجه نقل کرده که گفت: (بشیردهان) از ابی عبدالله (علیه السلام) پرسید

آیا رسول خدا

ابی خدیجه می گوید من هم در آن مجلس بودم امام صادق (علیه السلام) فرمود: نه، رسول خدا در حال تکیه به طرف راست و یابو طرف چپ غذا میل نمی کرد و لیکن مثل بنده های نشست، من عرض کردم چرا؟ فرمود: برای تواضع در برابر خدای عزوجل.

۲۰۱- و در آن کتاب به سند خود از جابر از ابی جعفر (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و

آله) مثل بنده ها غذا می خورد، و مثل آنها بر روی زمین می نشست و غذای خورد، و روی زمین می خوابید.

۱۰۳- و در کتاب احیاء العلوم می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی برای خوردن می نشست بین دو

زانو و دو قدم خود را جمع می کرد، همانطوری که نمازگزار می نشیند، الا اینکه یکی از زانوها و قدمها را روی زانو و قدم دیگر

می گذاشت، و می فرمود: من بنده ای هستم و لذا مثل بنده ها غذای خورم و مثل آنان می نشینم.

۱۰۴- و صفوانی در کتاب التعریف از علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

وقتی بر سر سفره غذای نشست مثل بنده ای می نشست، و بران چپ خود تکیه می کرد.

۱۰۵- و در کتاب مکارم از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روی زمین می‌نشست و کوسندگان را بین دو پای خود گذاشته شیر آبنهار می‌دوشید و اگر غلامی از آنحضرت دعوت می‌کرد می‌پذیرفت.

۱۰۶- و در محاسن به سند خود از حماد بن عثمان از ابی عبدالله (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وقتی غذا میل می‌فرمود انگشتان خود را می‌لید.

۱۰۷- و در احتجاج از کتاب موالیه الصادقین نقل کرده که گفته است: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از تمامی انواع غذا میل می‌فرمود، و هر چه را که خدا حلال کرده، با اهل بیت و خدگسازان خود و هر وقت که ایشان می‌خوردند می‌خورد، و هم چنین با کسی از مسلمانان که او را دعوت می‌کرد هم غذا می‌شد، هر چه آنان می‌خوردند می‌خورد و روی هر چیزی می‌خورد مگر اینک برای آنها میهمانی می‌رسد که در این صورت با آن میهمان غذا میل می‌فرمود.

بیشتر باشند.

مؤلف: اینک در این روایت داشت: و روی هر چیزی می‌خوردند می‌خورد، مقصود سفره و خوان و امثال آن است، و اینک گفت: (وما اکلوا - و هر چه می‌خوردند)، ممکن است (ما) موصوله باشد، یعنی هر چیزی را که می‌خوردند، و ممکن است (وقتی) باشد یعنی تا هر وقت که می‌خوردند، و اینک گفت: مگر اینک برای آنها میهمانی می‌

رسید، استثنائی است از اینکه گفت: با اهل بیت و خدمتگذاران خود غذای خود خورد. و معنایش این است که مگر وقتی که میهمانی برای ایشان می‌رسد که در این صورت دیگر با اهل بیت خود غذا میل نمی‌فرمود، بلکه با میهمان غذا می‌خورد.

۱۰۸- و در کافی به سند خود از ابن قلاح از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه

وآله

بر می‌داشت و چنین می‌کرد تا همه مردم غذا بخورند و خجالت نکشد.

۱۰۹- و نیز در کافی به سند خود از محمد بن مسلم از ابی جعفر (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: امیر المؤمنین (علیه

السلام) فرموده: شام انبیاء بعد از نماز عشا بوده شام خوردن را ترک نکنید که باعث خرابی بدن است.

۱۱۰- و نیز در کافی به سند خود از عنبسه بن نجاد از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: بیچ طعامی نزد رسول

خدا (صلی الله علیه و آله) حاضر نشد که در آن خراب باشد مگر اینکه ابتدا از آن خرماسیل فرمود.

۱۱۱- و نیز در کافی و صحیفه الرضا به سند خود از آباء کرام آن حضرت نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا

(صلی الله علیه و آله) وقتی خرماسی خورد همه آنرا پشت دست خود می‌گذاشت، آنگاه آنرا دور می‌انداخت.

۱۱۲

نموده که گفته است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بین هر دو لقمه، خدا را حمد می‌کرد.

۱۱۳- و در کافی به سند خود از وهب بن عبدربه نقل کرده که گفت: امام صادق (علیه السلام) را دیدم که خلال می کرد و من به او نگاه می کردم، حضرت فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) همیشه خلال می کرد، و خلال، دهن را خوشبو می کند.

۱۱۴- و در کتاب مکارم از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که هر وقت آب می آشامید ابتدا (بسم الله

در دگداز همین قورت دادن است.

۱۱۵- و در کتاب جعفریات از جعفر بن محمد از آبای گرامش از علی (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: چند بار تجربه کردم و دیدم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آب یا هر آشامیدنی دیگر را به سه نفس می آشامید و در ابتدای هر نفس (بسم الله) و در آخر آن (الحمد لله) می گفت، از سبب آن پرسیدم فرمود: حمد را به منظور ادای شکر پروردگار و (بسم الله) را به منظور ایمنی از ضرر و دردی گویم.

۱۱۶- و در کتاب مکارم می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در ظرف آشامیدنی نفس نمی کشید، و اگر می خواست نفس تازه کند ظرف را از دهنش دور می کرد و آنگاه تنفس می نمود.

۱۱۷- و در احیاء العلوم می گوید: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گوشت میل می فرمود سر خود را به طرف ظرف گوشت پائین نمی انداخت بلکه آن را به طرف دهن خود می برد و آنرا بطور مخصوصی و با تمام دندانها

می جوید، مخصوصاً وقتی گوشت میل می فرمود هر دو دست خود را به خوبی می شست آنگاه دست تر را به صورت خود می کشید.

۱۱۸- و در کتاب مکارم الاخلاق می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) همه رقم غذا میل می فرمود.
مؤلف: طبری بعد از نقل این روایت اصنافی از طعام را که آن جناب میل می فرمود شمرده، از آن جمله نان و گوشت را با انواع مختلفش ذکر کرده و هم چنین خربره و شکر و انگور و انار و خرما و شیر و هریسه (کندم پخته) و روغن و سرکه و کاسنی و باد و ج و کلم، و روایت شده که آن جناب از عسل خوشش می آمد و نیز روایت شده که در میان میوه ها انار را بیشتر دوست می داشت.

۱۱۹- و طوسی در کتاب امالی به سند خود از ابی اسامه از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: طعام رسول الله (صلی الله علیه وآله) - اگر به دستش می آمد - جو، و حلوائش خرما، و میزم منریش پوست و برگ و شاخه درخت خرما بود.

۱۲۰- و در کتاب مکارم نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) غذای داغ نمی خورد، و صبر می کرد تا خنک شود و می فرمود

(بسم الله) می گفت و باسه انگشت و از جلو خود غذا می خورد، و از جلو کسی غذا بر نمی داشت، و وقتی سفره پهن می شد قبل از سایرین شروع می کرد، و باسه انگشت ابهام و انگشت پهلوی آن و انگشت وسط غذا می

خورد، گاهی هم از انگشت چهارمی کجک می گرفت و با تاملی کف دست می خورد و بادو انگشت، و می فرمود:
غذا خوردن بادو انگشت، غذا خوردن شیطان است. روزی اصحابش فالوده آوردند و آن حضرت با ایشان
تناول فرمود، پس از آن پرسید این فالوده از چه دست می شود؟ عرض کردند روغن را با عسل می گذاریم اینطور
می شود، فرمود: طعام نجو است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نان جورا الک نکرده می خورد و بیچ وقت نان کندم نخورد، و از نان جو هم سیر
شد، و بیچ وقت بر خوان طعام غذا نخورد، بلکه روی زمین می خورد، خربزه و انگور و خرما می خورد و هسه آزاره کوسفند
می داد، و بیچ وقت سیر، پیاز، تره و عسلی که در آن مغفیر بود میل نمی فرمود، و (مغفیر) خلطی است که در بدن
زبور، مضم شده و در عسل می ریزد و بوی آن در دهن می ماند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیچ وقت غذائی را نذمت نفرمود، اگر آنرا دوست می داشت می خورد و اگر از
آن خوشش نمی آمد نمی خورد و آنرا نذمت نمی کرد که دیگران هم نخورند، طرف غذا را می لیسید و می فرمود: غذای
آخر طرف برکتش از همه آن غذا بیشتر است، وقتی هم که از غذا فارغ میشد هر سه انگشت خود را یکی پس از
دیگری می لیسید و دست خود را از طعام می شست تا پاکیزه شود، و بیچ وقت تنها غذا میل نمی فرمود.
مؤلف: اینکه راوی گفت: با سه انگشت ابهام و انگشت پهلوی آن و انگشت وسط می خورد، خواست تا
رعایت ادب کند چون لفظ (سب) که انگشت پهلوی ابهام است مشتق از (سب - ناسزا) است، و اما اینکه

روایت کرد که آن حضرت فالوده میل می فرمود، مخالف است با روایتی که صاحب کتاب محاسن آنرا با ذکر سند از یعقوب بن شعیب از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: در وقتی که امیر المؤمنین (علیه السلام) در بین چند نفر از اصحاب خود در میدان کوفه ایستاده بود شخصی طبقی فالوده به عنوان هدیه برایش آورد، حضرت به اصحاب خود فرمود مشغول شوید، خودش هم دست دراز کرد که میل کند ناگهان دست خود را کشید و فرمود: یادم آمد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فالوده نخورد، از این جهت از خوردنش کراهت دارم.

۱۲۱- و در کتاب مکارم می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آشامیدنیها را هم در قدحهای بلوری که از شام می آوردند و هم در قدح های چوبی و چرمی و سفالی می آشامید.

مؤلف: در کافی و محاسن نیز روایتی قریب به مضمون صدر این روایت نقل کرده، و در آن دارد که: رسول خدا

)
است که در دسترس شماست.

۱۲۲- و در کتاب مکارم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که آن حضرت با کف دست هم آب می خورد، آب را در دست میریخت و می فرمود بیچ ظرفی پاکیزه تر از دست نیست.

۱۲۳- و در کافی به سند خود از عبدالله بن سنان نقل کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روزهای عید قربان دو قوچ فح می کرد یکی را از طرف خود و یکی دیگر را از طرف فقرای ایش.

۱۲۴- و از جمله آداب آن حضرت در خلوت - بنابر نقل شهید ثانی در کتاب شرح النقیه - آن بود که احدی او را در حال بول کردن ندید.

۱۲۵- و در جعفریات به سند خود از جعفر بن محمد از آبای گرامش از علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هر وقت می خواست رفع حصر کند سر خود را با چیزی می پوشانید و بعد از قضای حاجت دفن می کرد، هم چنین اگر می خواست آب دهان بیندازد آنرا دفن می کرد، و هر وقت به مستراح می رفت سر خود را می پوشانید.

مؤلف: ساختن مستراح از مسجدها بعد از اسلام است، عرب قبل از اسلام مستراح نداشت و برای قضای حاجت به طوری که از بعضی از روایات استفاده می شود به صحرا می رفته اند.

۱۲۶- و در کافی به سند خود از حسین بن خالد از ابی الحسن ثانی (علیه السلام) نقل کرده که خودش عرضه داشتیم: ما روایتی در دست داریم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در عین اینکه انگشترش در دست بود استنجامی کرد، و امیر المؤمنین نیز چنین کاری می کرده، باینکه نقش انگشتر رسول خدا

آیا این روایات صحیح است؟ فرمود: آری، عرض کردم ما هم اینکار را می توانیم بکنیم؟ فرمود: آنان انگشتر را بدست راست می کرده اند و شما بدست چپ...

مؤلف: روایتی قریب به این مضمون در جعفریات و مکارم از کتاب لباس تاء لیف عیاشی از امام صادق

(علیه السلام) نقل شده.

۱۲۷- و از جمله آداب آنحضرت در برخورد به مصیبت و بلا و مرگ عزیزان و متعلقات آن، آنست که صاحب

مکارم نقل کرده و گفته که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هر وقت جوش کوچکی در بدن خود می دید به خدا پناه می

برد و اظهار مسکنت در برابر او می نمود و خود را به او می سپرد، خدش عرضه می داشتند یا رسول الله! این جوش

کوچک که خیز قابل توجی نیست؟ میفرمود

اگر بخواید در بزرگی را کوچک کند نیرمی تواند.

۱۲۸- و در کافی به سند خود از جابر از ابی جعفر (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: سنت این است که تابوت را

از چهار طرفش بدوش بکشند و اگر نخواهند اطراف دیگرش را هم حمل کنند مستحب است.

۱۲۹- و در کتاب قرب الاسناد از حسین بن طریف از حسین بن علوان از جعفر از پدر بزرگوارش (علیه السلام)

نقل کرده که فرمود: روزی حسن بن علی (علیهما السلام) با اصحاب خود نشسته بودند که ناگاه جنازه ای را عبور دادند

بعضی از اصحاب آن حضرت برخاسته به مشایعت آن جنازه رفتند ولی آن حضرت بر نخاست، وقتی جنازه را

بردند بعضی به آن حضرت عرض کردند چرا شما بر نخاستید، خدا شما را عاقبت دهد با اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

هر وقت می دید جنازه ای را می برد بر می خاست، حسن بن علی (علیهما السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله

علیه و آله) فقط یکبار برای جنازه برخاست آنهم روزی بود که جنازه مردی یهودی را می بردند و راه عبور هم تنگ

بود و آن حضرت نمی توانست از راه جنازه به کناری برود، از روی ناچاری برخاست، برای اینکه نمی خواست جنازه بالای سرش باشد.

۱۳۰- و در کتاب دعوات قطب راوندی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وقتی جنازه ای را مشایعت می فرمود، اندوه بردش مستولی می شد، و بسیار حدیث نفس می کرد، و خیلی کم حرف می زد.

۱۳۱- و در جغریات به سند خود از جعفر بن محمد از آبای گرامش از علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وقتی می خواست بعد از دفن جنازه ای خاک بر آن بریزد تنها مشت خاک می ریخت

۱۳۲- و در کافی به سند خود از زراره از ابی جعفر (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نسبت به مرده های بنی هاشم کارهای مخصوصی انجام می داد که نسبت به اموات سایر خانواده ها آن کارها را نمی کرد، از آن جمله وقتی به جنازه ای از بنی هاشم نازی گزارد و قبرش را آب می پاشیدند حضرت دست خود را بر قبر می گذاشت به طوری که انگشتان مبارکش در گل فرو می رفت، بطوری که اگر غریب و یا مسافری از اهل مدینه به شهر مدینه وارد می شد و از قبرستان می گذشت و آن قبر تازه و اثر انگشتان را می دید، می فهمید که صاحب این قبر از بنی هاشم است و لذا می پرسید از آل محمد (صلی الله علیه وآله) چه کسی تازه از دنیا رفته؟.

۱۳۳- شهید ثانی در کتاب مسکن الفواد از علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

وقتی به صاحبان مصیبت تسلیت می داد می فرمود: (آجر کم الله ورحمکم - خداوند اجر تان دهد و شمار رحم کند) و وقتی کسانی را تبریک و تسنیت می داد می فرمود: (بارک الله لکم وبارک الله علیکم - خداوند برای شما مبارک کند و آنرا برایتان مستدام بدارد).

آداب آن جناب در وضو ساختن و غسل نمودن

۱۳۴- و از جمله آداب آن حضرت که آنرا در وضو و غسل رعایت می کرد که قطب در آیات الاحکام آنرا از سلیمان بن بریده از پدرش نقل کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای هر نمازی وضوئی می گرفت تا آنکه سال فتح مکه فرارسید، از آن به بعد برای خواندن چند نماز به یک وضو اکتفا می کرد، عمر پرسید یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) می بینم کاری کردی که تاکنون نکرده بودی؟ فرمود: متوجهم و عدا چنین می کنم

۱۳۵- و در کافی به سند خود از زراره نقل کرده که گفت: حضرت ابی جعفر فرمود: آیامی خواهید وضوئی رسول

الله (صلی الله علیه و آله)

مقدار کمی آب در آن بود آوردند آن را جلو خود گذاشت و دو دست خود را بالا زده، دست راست خود را در آن فرورد و سپس فرمود: البته این وقتی است که دست پاک باشد، آنگاه آن دست را پر از آب کرده بر پیشانی خود ریخت و گفت: (بسم الله) و آن آب را به اطراف محاسن خود جریان داده و بعد یک مرتبه دست را به

صورت و پیشانی خود کشید، پس دست چپ را در آب فرو برد. و به پری آن آب به آرنج دست راست خود ریخت و کف دست چپ را به ساعد دست راست کشید به طوری که آب تا نوک انگشتان آن جریان یافت، آنگاه با دست راست کف از آب پر کرده به آرنج چپ ریخت و آنرا با کف دست راست به ساعد و سر انگشتان دست چپ مرود داد و جلو سر و پشت پارباتری دست چپ و بقیه تری دست راست مسح کرد، زراره می گوید: ابو جعفر (علیه السلام) فرمود: خدا تک است و تک را دوست می دارد، از این جهت در وضو هم سه مشت آب بس است یکی برای صورت و دو تا برای دو ذراع و با تری دست راستت جلو سر و با بقیه آن پشت پای راستت را مسح میکنی و با تری دست چپ پشت پای چپت را، زراره گفت: ابو جعفر (علیه السلام) فرمود: مردی از امیر المؤمنین (علیه السلام) پرسید وضوی رسول خدا چطور بود؟ آن حضرت همینطور که من برای شما حکایت کردم برای آن شخص حکایت کرد.

مؤلف: و این معنا از زراره و بکیر و غیر ایشان به طرق متعددی نقل شده، و همه آنها را کلینی و صدوق و شیخ و عیاشی و مفید و کراچکی و دیگران نقل کرده اند، و اخبار ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در این باره مستفیض و نزدیک تر است.

۱۳۶- و مفید الدین طوسی در امالی به سند خود از ابی هریره نقل کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی وضو می گرفت در همه جای وضو اول سمت راست را می شست.

۱۳۷- و در تهذیب به سند خود از ابی بصیر نقل کرده که گفت از امام صادق (علیه السلام) از وضو پرسیدم
فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بایک مد آب (تقریباً یک چارک من تبریز) وضو می گرفت و بایک
صاع (یک من تبریزی تقریباً) غسل می کرد.

مؤلف: نظیر این روایت به طریق دیگر از حضرت ابی جعفر نقل شده.

۱۳۸- و در عیون به سند خود از حضرت رضا و آن جناب از آبای گرامش در ضمن حدیث طویلی نقل فرموده که
رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: ما اهل یتیمی، مستم که صدقه بر ما حلال نیست و ما دستور داریم وضو را
شاداب بگیریم، و ما هرگز الاغ را بر ما دیان نمی کشیم.

۱۳۹- و در تهذیب به سند خود از عبدالله بن سنان از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: مضمضه (آب
در دهان کردن) و استنشاق (آب در بینی کشیدن) از چیزهایی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنرا
سنت قرار داده.

۱۴۰

فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بایک صاع غسل میکرد و اگر با او یکی از زنانش بودند بایک صاع و
یک مد غسل می کردند.

مؤلف: این معنار کلینی هم در کافی به سند خود از محمد بن مسلم از آن جناب نقل کرده، با این تفاوت که در

روایت کلینی دارد هر دو از یک ظرف غسل می‌کردند. و همچنین شیخ هم بطریق دیگری آن را نقل کرده.
۱۴۱- و در جعفریات به سند خود از جعفر بن محمد (علیهما السلام) از پدرش نقل کرده که فرمود: حسن بن محمد از جابر بن
عبدالله از چگونگی غسل رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرسید. جابر گفت: رسول خدا باشت سه مرتبه آب به
سر خود می‌ریخت، حسن بن محمد گفت

! این حرف را من برای اینکه موی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از موی تو پرشت تر و پاکیزه تر بود.
۱۴۲- و در کتاب الهدایه صدوق است که امام صادق (علیه السلام) فرموده: غسل جمعه سنتی است که بر مرد و
زن و در خانه و در سفر واجب است - تا آنجا که می‌گوید - و نیز امام صادق (علیه السلام) فرمود: غسل روز جمعه
هم مایه پاکیزگی بدن و هم کفاره گناهان بین دو جمعه است آنگاه فرمود: علت غسل جمعه این بود که انصار در ایام
هفته به کارشتران رسیدگی به سایر اموال خود سرگرم بودند، جمعه که می‌شد با همان بدن کثیف خود به مسجد می‌آمدند و
رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از بوی کندزیر بغلهای شان متاءذی میشد از این رو دستور فرمودند که روز جمعه بکلی
غسل کنند و این خود باعث شد که غسل جمعه سنت شود.

مؤلف

غسلهای دیگر بسیاری است که چه بسا به بعضی از آنها در آینده اشاره بکنیم ان شاء الله تعالی.

از جمله آداب حضرتش در نماز و ملتحات آن

۱۴۳- و از جمله آداب و سنن آن حضرت در نماز و ملحقات آن چیزی است که آن را در کانی به سند خود از فضیل

بن یسار و عبدالملک و بکیر نقل کرده که گفتند: شنیدیم که امام صادق (علیه السلام) می فرمود: رسول خدا (صلی

الله علیه و آله) نماز مستحبی را مثل واجب و روزه مستحبی را مثل واجب به جامی آورد.

مؤلف: این مطلب را شیخ نیز روایت کرده.

۱۴۴- و نیز در کانی به سند خود از حنان نقل کرده که گفت: عمرو بن حریث از امام صادق (علیه السلام) - در

حالی که من هم نشسته بودم - پرسید: فدایت شوم مرا از نماز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر ده، حضرت

فرمود: رسول خدا هشت رکعت نافله ظهر و چهار رکعت ظهر و هشت رکعت نافله عصر و چهار رکعت نماز عصر و سه

رکعت مغرب و چهار رکعت نافله آن و چهار رکعت عشا و هشت رکعت نافله شب و سه رکعت و تر و دو رکعت

نافله فجر و دو رکعت نماز صبح می خواند، عرض کردم، فدایت شوم اگر من بتوانم بیشتر از اینها نماز بخوانم خداوند مرا

بخواند نماز زیاد عذاب می کند؟ فرمودند، و لیکن تو را عذاب می کند به ترک سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله

).

مؤلف: از این روایت استفاده می شود که: دو رکعت نماز نشسته بعد از عشا یعنی (عممه) جزو پنجاه رکعت نماز یومیه

نیست بلکه متمم آن و برای این است که با آن بنا بر این که دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده حساب می شود عدد

نماز به پنجاه و یک برسد و نیز برای این تشریح شده که بدل از نماز یک رکعتی و تر باشد به این معنا که اگر کسی ده

رکعت نافله شب را بخواند و مرک مہلتش نداد کہ یک رکعت وتر را بخواند این دو رکعت نشہ عمدہ بہ جای آن حساب شود، کما اینکہ کلینی ہم در کافی بہ سند خود از ابی بصیر از ابی عبد اللہ (علیہ السلام) روایت می کند کہ فرمود: کسی کہ ایمان بہ خدا و روز جزا دارد و هرگز تا نماز وتر نخواندہ نمی خواند، ابی بصیر می گوید عرض کردم ہمان دو رکعت نشہ بعد از عشاء است؟ فرمود: آری این دو رکعت یک رکعت حساب می شود و اگر کسی آن را بخواند و در آن شب مرک او را از خواندن وتر باز دارد مثل کسی می ماند کہ وتر را خواندہ باشد اگر ہم نمرود کہ آخر شب برخاستہ و تر را می خواند، عرض کردم: آیا رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) ہم این دو رکعت را خواند؟ فرمود: نہ، عرض کردم: چرا؟ فرمود: برای اینکہ بہ رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) وحی می آمد و می دانست کہ آیا شب می میرد یا نہ، دیگرانند کہ چنین علمی نداشتند از ہمین بہت بود کہ خودش نخواند و بہ دیگران دستور دادت بخوانند...

و ممکن است مقصود امام (علیہ السلام) از اینکہ فرمود: رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) این دو رکعت نماز را نخواند، این باشد کہ آنحضرت دانایان نماز را نمی خواند، بلکہ گاہی می خواند و گاہی نمی خواند، کما اینکہ از بعضی از احادیث دیگر ہم این معنا استفادہ می شود، و با این احتمال، روایت ابی بصیر معارض و منافی با روایت دیگر می کہ می گوید رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) این نماز را می خواند نخواہد بود.

۱۴۵- و در تہذیب بہ سند خود از زرارہ نقل کردہ کہ گفت شنیدم حضرت ابی جعفر (علیہ السلام) می فرماید:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در بیچ روزی تا ظهر نمی شد نمازی نمی خواند و وقتی که ظهر می شد و به قدر نصف انگشت سایه می گشت هشت رکعت می خواند و وقتی سایه به قدر یک ذراع می شد نماز ظهر را می خواند بعد از نماز ظهر هم دو رکعت و قبل از نماز عصر دو رکعت می خواند تا آنکه سایه بقدر دو ذراع می شد آنوقت نماز عصر را بجای می آورد و وقتی آفتاب غروب می کرد نماز مغرب را و بعد از زوال سرخی شفق، عشار می خواند و می فرمود: وقت عشا تا ثلث شب امتداد دارد، بعد از عشا نماز دیگری نمی خواند تا شب به نصف می رسید، آنگاه بر می خاست و سیزده رکعت نماز می خواند که سیزدهمی آن نماز تیر بود و دو رکعت از آن نافله صبح و وقتی فجر طلوع و هوا روشن می شد نماز صبح را می خواند.

مؤلف: در این روایت تمامی نافله عصر را ذکر نکرده و مهم هم نیست چون از سایر روایات مقدار آن بدست می آید.

۱۴۶

در ضمن بیان چگونگی نماز رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرمود: ظرف آب را رو پوشیده بالای سرش می گذاشتند و آن جناب مسواک خود را هم زیر رختخواب خود می گذاشت و می خوابید، تا چندی که خدا بخواهد، و وقتی از خواب بیدار می شد می نشست و نظری به آسمان می افکند و آیاتی را که در سوره آل عمران است یعنی آیات (ان فی خلق السموات و الارض...) را می خواند سپس دندانها را مسواک کرده، تطهیر نموده و به مسجد می رفت و چهار

رکعت نماز می خواند که رکوع هر رکعتش بقدر قرائت آن و سجودش بقدر رکوع آن طول می کشید، بحدی که مردم می گفتند کی سر از رکوع برمی دارد و به سجده می رود؟ و هم چنین سجده اش بحدی طولانی بود که گفته می شد چه وقت سر برمی دارد، آنگاه به بستر خود برمی گشت و تا خدای خواست می خوابید، آنگاه بیدار شده می نشست و همان آیات را تلاوت نموده، چشم را به آسمان می انداخت، آنگاه مسواک زده تطهیر نموده و به مسجد می رفت، باز هم مثل بار اول چهار رکعت نماز می گذاشت، مجدداً به بستر خود مراجعت نموده، مقداری می خوابید، سپس بیدار شده نگاه می کرد به آسمان انداخته و همان آیات را تلاوت می نمود، باز مسواک و تطهیر را انجام داده به مسجد تشریف می برد و یک رکعت نماز و ترود و دو رکعت دیگر خوانده و برای نماز صبح بیرون می شد.

مؤلف: این معناد کافی هم به دو طریق روایت شده.

۱۴۷- و روایت شده که آن جناب نافله صبح را در اول فجر مختصر می خواند و برای نماز صبح بیرون می رفت.

۱۴۸- و در محاسن به سند خود از عمر بن یزید از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: هر کس در نماز وترش

هفتاد مرتبه: (استغفر الله ربی و اتوب الیه) بگوید و بر این کار تا یکسال مداومت و مواظبت داشته باشد، خدای تعالی

اسمش را در زمره کسانی می نویسد که در سحر با طلب مغفرت می کرده اند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم

همینطور در نماز وترش هفتاد بار استغفار می کرد و هفت بار می گفت: (هذا مقام العائذک من النار - این موقف

کسی است که از آتش دوزخ پناهنده تو شده است...)

۱۴۹- و در فیه می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در قنوت و تر خود می گفت: اللهم اهدنی فیمین هدیته، و عافی فیمین عافیت، و تولنی فیمین تولیت، و بارک لی فیما اعطیت، و قنی شر ما قضیت، انک تقضی و لا یقضی علیک، سبحانک رب السیئت، استغفرک و اتوب الیک و اومن بک و اتوکل علیک و لا حول و لا قوه الا بک یا رحیم - پروردگارا، ما را به آنان که هدایتشان کردی هدایت کن و با آنان که عافیتشان دادی عافیت ده، و با آنان که امورشان را خودت به دست گرفتی امور مرا هم عهده دار شو، و در آنچه مراد داده ای برکت قرار ده، و مرا از شر حفظا و قدری که گذراندی نهدار، چون توئی که قضا بدست تو است و توئی که حکم می کنی و کسی نیست که علیه تو حکم کند، منبری تو ای پروردگار خاند، از تو طلب مغفرت می کنم، و به تو رجوع می نمایم و به تو ایمان می آورم، و بر تو توکل می کنم، و حول و قوه ای نیست مگر از ناحیه تو ای خدای مهربان.

۱۵۰- و در تهذیب به سند خود از ابی خدیجه از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هر وقت ماه رمضان می شد نماز خود را بیشتر می کرد من نیز به آن می افزایم شما نیز بیفزائید.

مؤلف

غیر از پنجاه رکعت نافله های یومیه است، و در کیفیت تقسیم کردن این هزار رکعت نماز، بر سهای رمضان اخبار زیادی وارد شده. و از طریق امامان اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده که رسول خدا این نمازها را بدون جماعت می خواند، و از خواندن آن به جماعت نهی می کرد، و می فرمود: در نافله جماعت نیست، و برای آن جناب

نمازهای مخصوص دیگری است که در کتابهای دعا از آن جناب نقل شده، و چون از غرض مادر این مقام خارج بود از ذکرش خودداری نمودیم، و هم چنین در نمازهای مستحبات و دعاها و اورادی است که اگر کسی بخواند به آنها وقوف یابد باید به همان کتابها مراجعه کند.

۱۵۱- و در کافی به سند خود از زید بن حلیفه نقل کرده که گفت: خدمت حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم: عمر بن حنظل در باره اوقات نمازها از شما برای ما مطالبی نقل کرده؛ حضرت فرمود، او بر ما دروغ نمی‌بندد- تا آنجا که می‌گوید- عرض کردم عمر بن حنظل می‌گوید: وقت مغرب موقعی است که جرم آفتاب پنهان شود، چیزی که هست رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مسافرت زمانی که با شتاب راه می‌پیمود، نماز مغرب را تا خیر می‌انداخت و آنرا با نماز عشاء می‌خواند، امام فرمود: عمر بن حنظل درست گفته.

۱۵۲

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شبانی که باران می‌بارید نماز مغرب را مختصر می‌خواند و در خواندن عشاء هم عجله می‌کرد و آنرا زودتر از وقت فضیلتش- یعنی با مغرب- می‌خواند و می‌فرمود: کسی که به مردم رحم نکند در حقش رحم نمی‌کنند.

۱۵۱- و نیز در تهذیب به سند خود از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی که در سفر بود و هم چنین در مواقعی که کار فوری داشت، ظهر و عصر را با هم می‌

خواند و هم چنین بین مغرب و عشا فاصله نمی انداخت، ...

مؤلف: در این باره روایات زیادی است که مرحوم کلینی، شیخ و فرزندش و شهید اول (رحمهم الله) آنها را نقل کرده اند.

۱۵۴- و در کتاب فقیه به سند خود از معاویه بن وهب از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: بسیار می شد که مؤذن در گرامی ظهر می آمد دنبال رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، حضرت می فرمود: (اے برد، اے برد- بگذار هوا خنک شود).

مؤلف: صدوق (علیه الرحمه) میگوید: معنی اینکه فرمود: (اے برد، اے برد) این است که بشتاب بشتاب، و گویا نامبرده کلمه مزبور را از (برید) گرفته، و ظاهر روایت این است که مراد از کلمه (اے برد، اے برد) تاخیر انداختن تا خنک شدن هوا و کاستن شدت گرما است، چنانکه این ظهور را روایت کتاب علماء از محمد بن مسلم هم تأیید می کند، چه در آن روایت محمد بن مسلم می گوید: حضرت ابی جعفر (علیه السلام) در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از کنار من گذشت، در حالی که من نماز می خواندم، بعد از روزی مرادید و فرمود: بیچ وقت نماز واجب را در آن وقتی که می خواندی بخوان، آیا نماز را در آن شدت گرما می خوانی؟! عرض کردم نماز واجب نبود نافله بود.

۱۵۵

کنارش نمی نشست مگر اینکه برای خاطر او نماز را کوتاه می کرد و متوجه او می شد و می فرمود: آیا حاجتی داری؟ پس

از آنکه حاجت او را برمی آورد مجدداً به نماز می ایستاد.

۱۵۶- و در کتاب زهد النبی تاء لیف جعفر بن احمد قمی است که: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وقتی به نماز می ایستاد ترس خدا رنگش می پدید و از اندرون دل وقفه سینه اش صدائی نظیر صدای اشخاص خائف و وحشت زده شنیده می شد

مؤلف: این معنار را ابن هند و دیگران هم نقل کرده اند.

۱۵۷- و نیز در احیاء العلوم می گوید: در روایت دیگری دارد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وقتی که نماز می خواند مانند پارچه ای می شد که در گوشه ای افتاده باشد.

۱۵۸- و در بخاری می گوید: عایشه گفته است: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای ما و ما برای او سخن می گفتیم، همیکنه موقع نماز می شد حالتی به خود می گرفت که کوئی نه او را می شناخته و نه ما او را می شناخته ایم.

۱۵۹- و مفید الدین طوسی در کتاب مجالس به سند خود که آن را منتسب به علی (علیه السلام) کرده، نقل نموده که آن جناب وقتی که ولایت مصر را به محمد بن ابی بکر داد، دستور العملی به او مرحمت نمود، و در ضمن آن فرمود: مواظب رکوع و سجود خودت باش، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از همه مردم نمازش کامل تر و در عین حال اعالمش در نماز از همه سبک تر و کمتر بود.

۱۶۰- و در کتاب جعفریات به سند خود از جعفر بن محمد از آبای گرامش از علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: هر

وقت دهن دره و خمیازه رسول خدا را می گرفت آن جناب آنرا با دست راست خود رد می کرد.
مؤلف: در کتاب دعائم نیز روایتی نظیر این روایت نقل شده.

۱۶۱

در ضمن آن گفته است: خدمت آن حضرت عرض کردم به چه علت باید در رکوع بگویند: (سبحان ربی العظیم و
بجده) ولیکن در سجود گفته شود: (سبحان ربی الاعلی و بجده) فرمود: ای هشام وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله
) را به معراج بردند و آنجا نماز گذاشت و ذکر گفت و از عظمت خداوند دید آنچه را که دیدند بای بدنش مرتعش شد و
بدون اختیار به حالت رکوع درآمد و در آن حال گفت: (سبحان ربی العظیم و بجده) وقتی که از آن حالت
برخواست نظرش به عظمت خدای خود در مکان بلندتری که از آن بلندتر تصور نمی شود افتاد و بدون اختیار
صورت خود را به خاک نهاد و گفت: (سبحان ربی الاعلی و بجده) و هم چنین تکرار می کرد تا پس از گفتن هفت
مرتبه قدری از آن رعبی که دلش را پر کرده بود کاسته گردید از این جهت در آتش هم این دو ذکر سنت شد.
۱۶۲- و در کتاب تنبیه الخواطر تاء لیف شیخ ورام بن ابی فراس از نعمان نقل می کند که گفت: رسول خدا (صلی
الله علیه و آله) همیشه صفوف نماز را منظم می فرمود به طوری که اگر تیری را می شد فاصله نیمه از آن تیر یکسان
بود تا اینکه رفته رفته برای همه عادت شد، اتفاقاً روزی به مسجد تشریف آورد و به نماز ایستاد، خواست تا تکبیره الاحرام
بگوید متوجه شد که مردی سینه اش جلوتر از سایرین است، فرمود: بندگان خدا صفوف خود را منظم کنید و گرنه

میان شما اختلاف خواهد افتاد.

۱۶۳- و نیز در همان کتاب از ابن مسعود نقل می‌کند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دست به شانه‌های مامی گذاشت و مارا پس و پیش می‌کرد و می‌فرمود: منظم بایستید و گرنه اگر در ایستادن اختلاف داشته باشید دلهایان هم مختلف خواهد شد...

۱۶۴- و در فقیه به سند خود از داود بن حصین از ابی العباس از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در ماه رمضان در دهمه اول معتکف شد، سال بعد از دهمه دوم اعتکاف کرد، ولی پس از آن همیشه در دهمه سوم اعتکاف می‌کرد.

۱۶۵- و نیز در فقیه می‌گوید امام صادق (علیه السلام) فرموده: جنگ بدر در ماه رمضان اتفاق افتاد، در آن سال رسول الله اعتکاف نکرد، سال بعد که شد آن جناب در دهمه اعتکاف کرد، یکی برای همان سال یکی هم برای قضای اعتکاف سال پیش.

مؤلف: کلینی هم در کافی این روایت را نقل فرموده.

۱۶۶- و نیز در کافی به سند خود از حلبی از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وقتی که دهمه آخر (ماه رمضان) می‌شد در مسجد اعتکاف می‌کرد، و برایش خیمه‌ای موئی می‌زدند و در آن ایام بحاف و بسترش را بر می‌چیدند، بعضی از اصحابش گفته‌اند که

صادق فرمود: این حرف صحیح نیست و از زنان کناره گیری نمی کرد.

مؤلف: این معنادر روایات زیاد دیگری هم وارد شده، و مقصود از کناره گیری از زنان به طوری که می گویند و روایات هم بر آن دلالت دارد آمیزش و معاشرت با آنان است نه جماع.

روزه گرفتن آن حضرت

۱۶۷

نقل کرده که گفت: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) یک مرتبه آن قدر زیاد روزه می گرفت که می گفتند: دیگر اظهار نمی کند و یک مرتبه آن قدر پشت سر هم اظهار می کرد که می گفتند دیگر روزه نمی گیرد، بعضی از اوقات هم یک روز روزه می گرفت و یک روز اظهار می کرد، بعضی از اوقات تنها روزهای دوشنبه و پنجشنبه را روزه می گرفت تا آنکه پانجا رسید که در هر ماه تنها سه روز یعنی پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه وسط ماه و پنجشنبه آخر ماه را روزه می گرفت. و می فرمود: اگر کسی پنجشنبه روزه بگیرد مثل این است که تمام عمرش روزه بوده، آنگاه امام صادق (علیه السلام) فرمود: پدرم بارها می فرمود: هیچ کسی نزد خدا دشمن تر و مبغوض تر از کسی نیست که وقتی به او می گویند رسول خدا

مثلاً زیاد روزه نمی گرفت و تو چرا این قدر روزه می گیری و نمازی خوانی در جواب بگوید: خدا مرا بخواندن نماز زیاد و

گرفتن روزه بسیار عذاب خواهد کرد، زیرا معنی این حرف این است که رسول خدا پیش از آن نمی توانست

عبادت کند.

۱۶۸- و در کافی به سند خود از محمد بن مسلم از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اوائل بعثت روزه گرفتند اینطور بود که یک مدت آنقدر پی در پی روزه می گرفتند که می گرفتند هیچ روزی را بدون روزه بسر نمی برد، و مدتی دیگر آنقدر پی در پی روزه بود که گفته می شد: روزه نمی گیرد، آنگاه این رویه را ترک کردند و مدتی یک روز در میان روزه می گرفتند تا آنکه روزه حضرت داود هم همین طور بوده، پس از مدتی این را نیز ترک کردند و مدتی همان ایام البیض هر ماه را روزه بود، در آخر این را نیز ترک کرد و سه روزی را که در ایام البیض روزه می گرفت در دهه های ماه تقسیم کرده یکی را در پنجشنبه دهه اول و یکی در چهارشنبه دهه دوم و یکی در پنجشنبه دهه سوم می گرفت و تا زنده بود این رویه را داشت.

مؤلف: مطابق مضمون این روایت، روایات بسیار زیادی در دست هست.

۱۶۹- و نیز در کافی به سند خود از عنبه عابد نقل کرده که گفت: رسول خدا از دنیا رحلت فرمود در حالی که رویه اش در روزه داشتن این بود که ماه شعبان و رمضان و سه روز از هر ماه را روزه می گرفت.

۱۷۰- و در کتاب نواد احمد بن محمد بن عیسی از علی بن نعمان از زرعه از سماعه نقل شده که گفت از امام صادق

(علیه السلام) پرسیدم آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ماه شعبان را هم روزه می گرفت؟ فرمود: آری و

لیکن همه آن ماه روزه نمی گرفت. پرسیدم: چند روز از آن را می خورد؟ فرمود: می خورد. سه مرتبه سوال فرمودم و

تکرار کردم و آن جناب جواب بیشتری به من نداد
تکرار نمود....

۱۷۱- و در کتاب مکارم از انس نقل می‌کند که گفت: غذای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شربت بود که در
افطار می‌آشامید و شربت که آنرا در سحری خورد، خیلی از اوقات این شربت عبارت بود از شیر و خیلی از
اوقات مقداری آب بود که در آن نان راحل کرده بودند....

۱۷۲- و در کافی به سند خود از ابن قلاح از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: رسول خدا در روزهایی که
روزه می‌گرفت اولین چیزی که با آن افطار می‌فرمود خرمای تازه و یا خرمای خشک بود.

۱۷۳- و نیز در کافی به سند خود از سکونی از جعفر از پدرش (علیهما السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله
علیه و آله) وقتی روزه می‌گرفت و برای افطار بشیرینی دست نمی‌یافت با آب افطار می‌کرد، و در بعضی از
روایات دارد که با کشمش افطار می‌فرمود.

۱۷۴- و در کتاب مقنعه از آل محمد (صلی الله علیه و آله) روایت کرد

ده که فرموده اند: مستحب است اینک روزه دار سحری بخورد و لوبه شربت از آب، و روایت شده که بهترین سحری
با خرما و قاقوت است، زیرا پینمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در سحر آن دو را استعمال می‌فرمود.

مؤلف: تا اینجا سنت‌های جاری آن حضرت بود در باب روزه، و البته سنت‌هایی هم مخصوص به خود داشت،

از آن جمله (روزه وصال) است که عبارت است از روزه بیشتر از یک روزه به طوری که در میان آنها افطار نشود، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خودش چنین روزه ای داشت و لیکن امت را از آن نمی می کرد و می فرمود

بسر می برم برای این است که خدای تعالی مرا از غذاهای آسمانی خود سیر و از شرابهایی بهشتی سیراب می سازد.

۱۷۵- و در کتاب مکارم از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روایت کرده که بیشتر اوقات و از هر غذا بیشتر (هریسه) را مخصوصاً در سحرها میل می فرمود.

۱۷۶- و در فقیه می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وقتی که ماه رمضان فرامی رسید تمامی اسیرهای جنگی را آزاد و تمامی سائل با عطیه می داد.

۱۷۷- و در کتاب دعائم از علی (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در دهمه آخر رمضان به کلی بحاف و تنگ خود را جمع می کرد و به عبادت می پرداخت، و در شب بیست و سوم اهل خانه خود را بیدار می کرد و در آنشب آب به روی خوابیده ها می پاشید تا خواب از سرشان برود، و هم چنین فاطمه زهرا (س) احدی از اهل خانه خود را اجازه نمی داد که در آنشب بخوابد، و برای اینکه خوابشان نبرد غذای کمتری به آنان می داد، و از روز خود را برای شب زنده داری آن شب آماده می کرد، و می فرمود: محروم است کسی که از

خیرات امشب استفاده نکنند.

۱۷۸- و در کتاب المتقن گفته است: سنت در افطار عید قربان این است که بعد از نماز انجام شود و در عید فطر قبل از نماز.

جمله ای از آداب آن جناب در قرائت قرآن و دعا

۱۷۹- و از جمله آداب آن حضرت درباره قرائت قرآن و دعا آنست که شیخ در کتاب مجالس به سند خود از ابی الدنیا از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هیچ امری او را از تلاوت قرآن باز نمی داشت مگر جنابت.

۱۸۰- و در مجمع البیان از ام سلمه نقل می کند که گفت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قرائت خود را آیه آیه وقف می کرد.

۱۸۱- و در تفسیر ابو الفتح می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از رختخواب بر نمی خواست مگر اینکه مسجات را تلاوت می کرد و می فرمود

کدامند؟ فرمود: سوره حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن است.

مؤلف: این معنادر مجمع البیان از عریاض بن ساریه نیز روایت شده.

۱۸۲- و در کتاب در اللئالی تاء لیف ابن ابی جمهور از جابر نقل شده که گفت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

پنج وقت نمی‌خوانید مگر اینکه سوره تبارک و الم تشریل را می‌خواند.

۱۸۳- و در مجمع البیان می‌گوید: روایت شده که علی بن ایطالب فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سوره

)

مؤلف: همین روایت را مجلسی در اولین حدیث از بحار از در المشور نقل کرده، و در این میان اخبار دیگری راجع

به دعاهائی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در موقع خواندن قرآن و یاد موقع تلاوت سوره ها و آیات مخصوصی

می‌خواند در دست هست که اگر کسی بخواند از آنها اطلاع حاصل کند باید به کتبی که متعرض آن است مراجعه نماید.

آن حضرت دارای خطبه ها و بیاناتی است که در آن مردم را به تمسک به قرآن و تدر در آن ترغیب و به ابتداء به

هدایت و استناره از نور آن تحریر می‌فرماید، و خود آن جناب به طریق اولی به آنچه که در این باره توصیه می‌فرمود

عمل می‌کرد، و از همه پیش قدم تر و سریع تر به سوی خیرات بود، همو بود که می‌فرمود: سوره هود مرا سپر کرد. و البته

مقصود آن جناب آیه (فاستقم كما امرت) است.

کما اینکه از ابن مسعود هم قریب به این مضمون روایت شده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مراد ستور

دادند که مقداری از قرآن را بخوانم، و من چند آیه ای از سوره یونس برایش تلاوت کردم تا آنکه رسیدم به این

جمله: (ورود الی الله مولیم الحق...)، دیدم که اشک در دو چشمانم نازنینش حلقه زد.

این بود پاره ای از آداب و سنن آن حضرت که ما آنرا از رساله ای که سابقاً درباره سنن آن حضرت تاء لیف

کرده بودیم انتخاب نموده، در اینجا ذکر نمودیم، و در کتب شیعه و سنی روایات مستفیضه ای در این باره نقل شده که
البته آیات الهی قرآن نیز آنرا تایید می کند و یحییٰک از آنها را رد و انکار نمی نماید. و خداوند را همنا است.